

آذربایجان و مسئله ملی

نوشته: علیرضا نابدل

به پیش بسوی ایجاد حزب کمونیست ایران

به پیش

بصوی ارجاع کمونو نوبت ایران

آذربایجان و مسئله ملی

تیر ماه ۱۳۵۲

نوشته: علیرضا نابدل

سند حاضر نوشته رزنده شهید علیرضا باقر است. این سند چندی پیش به دست ما رسید و از آنجا که نمودار تلاش پرشماری در ایجاد استنباط صحیح از مساله ملی در ایران است به چاپ آن مبادرت ورزیدیم. مساله ملی در ایران مساله ای است بفرنج و دارای ریشه های عمیق تاریخی و اجتماعی که بطور تفکیک ناپذیری با زندگی و مبارزه مردم ما در ارتباط بوده و در مواردی به حادترین مساله جنبش تبدیل شده است. ارتجاع ایران علاوه بر اعمال ستم ملی نسبت به طبقات کشور ما، همواره کوشیده است با دامن زدن به شوینیسیم فارس که بنوبه خود بر انگیزنده ناسیونالیسم ولایت کرانه است، جنبش متحد خلقهای ایران را دستخوش تجزیه و انحراف ساخته، یگانگی و وحدت آنرا متزلزل کند. امپریالیسم و ارتجاع گرچه در اجرای این مقاصد فتنه انگیز توفیق چندانی بدست نیاورده اند، ولی نمیتوان نادیده گرفت که چنین تلاش تحریک آمیزی در شرایط وجود غباری از ابهام و نظرات نادرست شوینیسیتی و یا ولایت کرانه در بخشهایی از جنبش مکرر تیک و ضد امپریالیستی میهن ما، پیوسته عاملیست که بالقوه خطر مزبور را در خود نهفته دارد.

خلقهای ایران طی قرنهای معادری در راه ایجاد فرهنگ و مدنیت این سرزمین و در راه آزادی و استقلال آن، همراه و متحد گام برداشته و در سرنوشت مشترکی پیوند یافته اند. امروز از یکسو این پیوند عمیق تاریخی و فرهنگی و از سوی دیگر ضرورت مبارزه یگانه بمنظور رهائی میهن مشترک از زیر سلطه امپریالیسم و ارتجاع داخلی منافع اساسی آنانرا به نحو جدا ناپذیری درهم آمیخته است.

مارکسیست - لنینیستها و نیروهای انقلابی ایران در عین مبارزه بیکدیگر علیه ستم ملی باید تمام مساعی خویشرا در جهت انطباق این مبارزه فرعی با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و زحمتکشان سراسر کشور و بخاطر تقویت بیشتر مبانی وحدت خلقهای ایران بکار برند و علیه هرگونه سیاست انحراف توده ها از مسائل مبارزه طبقاتی و مسائل اساسی مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم شاه و علیه هرگونه تلاش در سایه انداختن بر روی این وظایف عمده، مشترک و مقدم کلیه خلقهای ایران مبارزه کنند. باید با طرح و بحث اصولی مساله ملی هم بر شوینیسیم طاعت حاکم و هم بر مظاهر ناسیونالیسم افراطی

یت کوچک در جنبش مکرانیک و ضد امپریالیستی میهن ما غلبه کرد و از این طریق برادری و وحدت پرولتاریا و زحمتکشان تمام ملیتهای ایران را در مبارزه علیه دشمنان طبقاتی مشترک و برای رهایی میهن مشترک استحکام بخشید . سند حاضر کوششی است در این راه .

تلاش انقلابی شهید علیرضا نابدل در این عرصه ، در امر تحکیم ملیتهای ایران با مبارزه بی امان او علیه دشمنان خلق ، علیه امپریالیسم و رژیم شاه همراه بود و سرانجام نیز با دلاوری حماسه آمیزی در راه رهایی خلقهای ایران بشهادت رسید . نابدل در فروردین . . . در حادثه پامنا در نتیجه اصابت چند گلوله در ناحیه شکم بیهوش و دستگیر گردید . بلافاصله او را به بیمارستان شهربانی منتقل کردند و بدون کترین کوشش برای درمان او ، بازجویی همراه با شکنجه آغاز شد . جلادان سازمان امنیت خشنگین از سکوت و مقاومت دلیرانه او برضربه های شلاق می افزودند . نابدل در زیر ضربات شکنجه مجددا بیهوش شد . سرانجام زخمهایش را بخیمه زدند . از بیهوشی بیهوش آمدن با چنگل بخیمه ها را بقصد خودکشی شکافت ، ولی بلافاصله دستش را گرفتند . وی یکبار دیگر پس از اینکه " بازجوی " ساواک بدنبال یک بازجویی بی نتیجه اطاق او را ترک می نمود ، از لحظه کوتاه غیبت نگهبان استفاده کرده خود را با سر از ساختمان سه طبقه به بیرون پرتاب کرد . نگهبان خود را باورسانده و با گرفتن گوشه ای از لباسش وضع او را بهم زد . نابدل با سر به زمین نخورد ، معینا در اثر پرتاب شدن به پائین شکمش ترکید ، دست راستش شکست و بخیمه های او پاره شد . او هنوز زنده بود و بهمین جهت برای خاتمه دادن به حیات خود و برای حفظ جاودانه اسراری که در سینه داشت ، با جانبازی شکست انگیز با چنگله روده هایش را از میان شکاف شکمش بیرون کشید که پاره کند ولی امانش ندادند . سرانجام در ۲۲ اسفند . . . همراه با هشت تن دیگر از همراهان دلاور خود ، اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق بدست آدمکشان شاه بشهادت رسید .

آذربایجان و

ساله طوسی

۱ - زبان و ادبیات آذری چگونه پدید آمد

ایران سوزمین وسیعی است . فرهنگ و زبان مردم ما گوناگون است . مردم ایران بطور عمده به زبانهای فارسی و آذری صحبت میکنند . همچنین زبان خلقهای چهارمیلیونی اکراد ایران کردی است . علاوه بر این مردم عرب و بلوچ و ارضی . . . هر یک خصوصیات فرهنگی ویژه ای دارند . پیرو سه پیدایش خلق ترک زبان آذربایجان طی سده دهم تا چهارده میلادی (چهارم تا هشتم هجری) صورت گرفت . در نخستین سده های هجری کوچ نشینان و روستائیان نیمه کوچ نشین ترک زبان فقط بخشی از اهالی این سرزمین را تشکیل میدادند . داستان های حماسی " دده قور قور " که سینه بسینه نقل شده و بعد ها بشکل نوشته در آمده است محصول زندگی و اندیشه مردمی است که چنین مرحله ای را میگذرانیده اند . گسترش دامنه مهاجرت مردم کوچ نشین ترک زبان آسیای مرکزی به سرزمین های غربی و از جمله آذربایجان و آمیزش توده های مهاجر با مردم بومی ، ترکیب جمعیت این کشور را دگرگون ساخت . با گذشت چند سده زبان آذری بعنوان شاخه ای از زبانهای ترکی با عناصر تازه ای که از شرایط جدید گرفته بود شکل گرفت . زبان تاتی (آذری قدیم) و زبانهای دیگر را منسوخ نمود و زبان اکثریت مردم آذربایجان شد . تا سده سیزده - چهارده میلادی که هنوز زبان آذری نوین گسترش نیافته بود ، فارسی نه تنها زبان حکومتی بود بلکه همچنین تنها زبان ادبیات نوشته نیز بحساب می آمد . چنانچه نظامی - قطران - تبریزی - اوجدی - مراغه ای و دیگر شاعران این عصر آذربایجان همه فارسی نویسنده ، نخستین آثار نظم نوشته فارسی - آذری در قرن چهارده میلادی پدید آمد . عمادالدین نسیمی نخستین شاعر نامدار آذری نویسنده است که وابسته به " طریقت عرفویگری " بود . بنیان گذار این فرقه شاعر - فیلسوف فضل اله تعینی . ۱۳۴۰ م بدست میرانشاه پسر تیمور لنگ در نخجوان کشته شد . بسال ۱۴۱۷ نیز در صحن مسجد صاحب الامر تبریز بنا بفتوای روحانیون

یوست از تن نصیبی جدا کرده و مشهور است که خم بایرو نیارود . پس از آن در طی قرنهای زبان فارسی و آذری هر دو زبان ادبیات نوشته آذربایجان بوده است .

۲ - ارتجاع با تکیه بر شونیسیم " فارسی - آریائی " بنا بودی فرهنگ خلقهای ایران میکوشد . ارتجاع ایران حقوق فرهنگی طبعیت ها را پایمال نموده است و ادبای شونیسیت به توجیه این امر پرداخته اند . آنها بگناه انتخاب زبان بخش مهبی از آثار ادبی گذشته و امروز ایران را نادیده میگیرند و بیپرده تلاش دارند با شیوه های پلیسی فرهنگهای ملی ایران را نابود سازند . در این امر نه تنها ارتجاع ، بلکه ناسیونالیستهای ضد قی نیز تقصیر دارند .

اگر تمام اهالی این کشور که پدر در پدر روی این آب و خاک زیسته و کار کرده اند ایرانی هستند ، پس زبانی هم که میگویند با نفر از این مردم از زمانهای بسیار قدیم بدان سخن گفته و فرهنگ خود را روی آن بنا کرده اند زبانی ایرانی است . یعنی زبان ایرانی هاست . ادبیات شفاهی و نوشته آن زبان هم بخشی از ادبیات ایران در طول تاریخ است . شونیسیتها روی این موضوع که مثلا در هشتصد سال پیش آذربایجانها بزبان فارسی صحبت میکردند ، پافشاری میکنند و بخیاال خود به اثبات این مدعا (که ظاهرا چند آن نیازی هم باثبات آن ندارند و خیلی ساده هم میتوان آنرا نیز یافت) بزرگترین دشواریهای عصر حاضر را حل کرده اند . تخیل آنها در مورد چگونگی جایگزینی زبان کنونی بجای زبان پیشین بسیار ابلهانه است . بنظر آنان مأموران حکومت صفوی بزور مردم را وادار بزبان ترکی کرده اند و باین ترتیب در مدتی نسبتا کوتاه زبان مردم عوض شده است . این مدعا در کشوری مطرح میشود که حتی امروز هم پای مأموران دولتی ببعضی از مناطق روستائی صالی یکبار هم نصیب نمیشود . تازه با وسایل ارتباطی و قدرت حکومتی امروز بر اساس این تخیل ابلهانه مقالات ، داستانها و حتی نمایشنامه هایی هم نوشته شده است .

امکن است فکر کنیم که این مطلب بهر حال بعد سال پیش مربوط میشد و تازه در صورت اثبات چه ربطی با امروز دارد ؟ چرا این دلخکهای بیسواد بواقعیات عینی توجهی ندارند و مگر با این مدرک تراشی ها میتوان از میلیونها رنجبر ایرانی خواست حالا که از حقوق ملی و فرهنگیشان در تعلیم و تربیت بزبان ملی و از ادبیات

ملی خود محروم شده اند از حق صحبت بزبان خود نیز صرف نظر کنند و بعد از این بفارسی کنایی به حال و روزگار خود فحش بدهند . شونیسیتهای معاصر ایران باین سؤال پاسخ مثبت میدهند . ما در اینجا بطرحی که دکتر ماهیار نوانی پیش کشیده است اشاره میکنیم (البته مبتکر این طرح از ادبای دوران رضاشاه بود) . بنظر ایشان با وسایل عادی نمیتوان زبان آذری را ریشه کن ساخت ، بلکه باید کودکانها و پرورشگاههایی در نقاط کوهستانی دور از نقاط مسکونی بنا نمود و بچه های قنداقی را از پدر و مادرشان گرفت و برد آنجا تا با زبان فارسی تربیت شوند . دیکتاتوری رضاشاه بر اساس این طرز فکر شونیسیتی - فاشیستی فشار فرهنگی و ملی وحشتناکی بر خلقهای ایران وارد کرد . رژیم کنونی نیز همواره بر شدت این فشار که بطور عمده بر شانه های خلق آذربایجان ، کردستان و خوزستان سنگینی میکند میافزاید . ناسیونالیسم ولایتی بعنوان یک گرایش ضد وحدت و ضد پیشرفت در نهایت عکس العمل چنین شونیسیتی است .

اما آگاهی ملی تحت چه شرایطی و بدست کدام نیروهای طبقاتی به ناسیونالیسم ولایتی تبدیل میگردد ؟ ما در این مقاله پیروسه رشد نهضت دمکراتیک را در آذربایجان و برخورد نیروهای محرکه این نهضت را نسبت بساله ملی بقصد شناخت پیروسه ناسیونالیسم ولایتی مورد بررسی قرار میدهم .

۳ - در عصر فتودالیسم برای آذربایجان مساله ملی وجود نداشت . جستجوی مساله ملی در آذربایجان عصر فتودالیسم بیپرده است . در پیش از دوران انقلاب مشروطیت بخش آذربایجانی فرهنگ و ادبیات ایران واجد آنچنان خصوصیات ویژه ای نیست که ناچار باشیم آنرا از حیث مضمون و محتوای فکری جدا از کل فرهنگ و ادبیات ایران مورد مطالعه قرار دهیم . جریان فکری عظیم قرون وسطائی از نوع رشد و گسترش شریعت و طریقت و جلوه های گوناگون و مبارزات متقابل ایندوره و بازتابهای جنبشهای دهقانی و شهری در ادبیات شفاهی و نوشته و سایر مسائل مربوط بتحولات اجتماعی و فرهنگی آن عهد نه تنها در چارچوب یک ایالت ایران قابل بررسی نیست ، بلکه حتی چارچوب ایران نیز برای شناخت همه جانبه بعضی از این پدیده ها کافی نخواهد بود . در سرتاسر تاریخ ادبیات

آذربایجان در پیش از انقلاب مشروطیت هرگز به تمایلات قومی یا نژادی برخورد نمیکیم . ترکی نویسی نیز گرایش خاص بزیان یا قومیت را نمی رساند . حال آنکه میدانیم در سده های نخستین اسلامی همزمان با نهضت شعوبیه فارسی نویسی در ایران نشانه تمایل بقیومیت بود و شاهنامه فردوسی نشانه بارز چنین گرایشی است . اما تحولات بعدی جهان اسلام نهضت دیگری از نوع شعوبیه را برنیانگخت و خلق ترک زبان آذری نیز در پیرویه پیدا این خود و نه بعد از آن در شرایطی قرار گرفت که عکس العمل ملی از خود بروز دهد . در نتیجه در آذربایجان هیچ اثری موجود نیست که بتوان محتوای فکری آنرا از جهت مبارزه قومی باشاهنامه سنجید . مبارزه طرفداران شاه اسماعیل صفوی نیز (که خود شاعر آذری نویسنده اریست) با امپراطوری توسعه طلبان عثمانی هرگز رنگ قومی نگرفت و از ابتدا رنگ مسلکی و مرامی داشت . شعار مبارزه ، حق و حقیقت بود .

شاه اسماعیل در داخله کشور یک مبارزه فرهنگی بردامنه علیه شریعت حاکم و صاحب قدرت - که شاهان عثمانی بنام خلافت پشتمیان و حامی آن بودند و لابد بدون در افتادن با آن نمیشد با توسعه طلبی عثمانی و صاحب قدرتهای محلی در افتاد برپا نمود . شاه اسماعیل که " خطائی " تخلص میکرد بفارسی و عربی نیز شعر هائی سروده و بعضی از غزلهای حافظ را " استقبال " میکرد .

۴ - انقلاب مشروطه و فرهنگ انقلابی

انقلاب بخاطر مشروطیت یعنی اولین مرحله نهضت بپرواز میسر و مکرانیک ایران بخشی از سنتها و معیارهای فرهنگی قرون وسطائی را درهم ریخت و توده های انقلابی را در جریان حوادث از نو تربیت کرد . جنبش فرهنگی نه تنها مقدمه جنبش سیاسی بود بلکه خود نیز متقابلا با پیشرفت جنبش سیاسی رشد و تکامل بیشتری یافت و شکوفان شد . تنگدستان شهری که طی قرنهای تحجز فکری خود را چون میراثی گرانبها حفظ کرده بودند بخشی از اصول تردید ناپذیر را مورد تسرید قرار میدادند و توانستند خود را از شر بسیاری از آنها خلاص کنند . جبهه های بین افراد ، صنف ها ، گروههای مذهبی ، شهرها و ولایات دست شد و یا درهم ریخت . همسایه های توی لاک خود رفته ، شیخی ها و مشرعین ، خبازان

و کفاشان ، مسلمانان و مسیحیان ، تیریزها و رشتی ها برای نخستین بار ، شد که به یگانگی برسند . اما این بسادگی صورت نگرفت . در میان خونین ترین و عظیمترین آزمونهای تاریخی و بکلمه مبارزه فرهنگی پیگیر خطیبان و نویسندگان و شاعران انقلابی بود که لاک ها و حصارها درهم شکست . در باره این وحدت جوئی و مطلب را باید ذکر کنیم .

اولا این یگانگی ضرورت داشت . در شرایطی که حکومت مرکزی بمشابه نماینده بسی اراده امپریالیستها در سراسر ایران قداره بندان فتواد را علیه توده های هدفخواه بر میانگینت و مسلح میساخت ، مردم شهرهای مختلف و وابستگان به مذاهبها و ملیتهای گوناگون ناچار بهم نزد یکتر شدند . احساس همبستگی و وحدت سر نوشت حتی مرزهای سیاسی را زیر پا گذاشت و مجاهدان را اطلب سوسیال دمکرات قفقازی و مشروطه خواه عشائی را با یندسوی مرزهای قلمرو شاه قاجار فرا میخواند . علاوه بر این یکی از هدفهای عمده مبارزه شکستن حصارهای فتواد البته بود که سراسر کشور را در برداشت و راه رشد نیروهای تولیدی را سد میکرد . ناسیونالیستهای ولایتی افراطی از درک این مطلب عاجزند ، بنظر آنها خیلی بهتر میشد اگر مبارزه مشروطه خواهان آذربایجان شکل قومی میگرفت .

ثانیا این یگانگی بدلیلهاى مختلف نمیتوانست شکل مذهبی با نژادی بخود بگیرد . از جمله باین دلیل که نه مذهب و نه نژاد زیر فشار جدی امپریالیستها قرار نگرفته بود . این یگانگی تنها شکل میهنی میبایست داشته باشد .

این میهن بود که از راه قراردادهای استعماری سیاسی بطرز روز افزون غارت میشد و در معرض تجزیه قرار داشت . پیش از بیداری انقلابی و آغاز جنبش مشروطیت مردم میدانستند که بکدام صنف و کدام گروه مذهبی بستگی دارند . مرجع تقلید یا شیخ فرقه شان کیست بیگلر بیگی و حاکم شهر و دیارشان کدام است و پادشاه " اسلام " شان کدام یک از قاجارهاست . اما نام "مالک سعروسه ایران " بیشتر از جانب حکومتی ها استعمال میشد . اهالی "مالک سعروسه خود را بعنوان صنف ، فرقه و مسلک شهر و دیار و ده یا قبیله و در نهایت بنام اینکه از رعایای شاه قاجار هستند می شناختند نه بنام " ایرانی " . شاید مردم فقط در مسافرت حج یا عتبات

ایرانی بودن خود را احساس میکردند . فرقه ها و گروههای مذهبی با هم در جنگ
 و ستیز بودند و دشمن با خدای راحت چپاولگر بهای خود را ادامه میداد .
 رفته رفته در اثر رشد نیروهای تولیدی جدید ، پیشرفت بازرگانی خارجی و گسترش
 ارتباطات فرهنگی داخلی و خارجی محیط فکری ایران دچار دگرگونیهای شد و تیز
 هوشترین ایرانیان توانستند تصویری از مبین غارت شده و خلق اسیر و محروم
 پیدا کنند . آنگاه شعری ملی بخشی از قشرهای پیشرو ترقی خواه را در برگرفت .
 سالها گذشت تا جنبش فرهنگی گامهای لیزاننده را برداشت و شاعران مردم خواه
 مرثیه و تغزل قاجاری را رها کردند . اندیشه مبین ، سوار بر توفان ادبیات و ظهور
 قاجارها را در نوردید :

" دشمن گرفته در بند در دیارتان ای قوم از چه نیست جوی ننگ و عارتان "
 " در طنگان به سپیدند اهل شرق و غرب در ملک غیر ، سیرکمان شهریارستان "

این اندیشه در ۱۳۰۹ ق . که نخستین جنبش رشد امپریالیستی علیه انحصار تجارت
 داخلی و خارجی توتون ایران برپا شد بنیرو بنذل گشت . حال مرحله اوج گیری
 نهضت فرار رسیده است . کمرویی سرودی را ذکر میکند که دسته های دانش
 آموزان تبریز در یکی از نمایشهای انقلابی میخوانده اند . این سرود به ترکیبی
 است . باید خاطر نشان کرد که مردم آذربایجان در ایجاد و گسترش فرهنگ انقلابی
 از انتشار روزنامه و شنبامه و سرودن شعر و ترتیب تاتر انقلابی و غیره از هر دو
 زبان آذری و فارسی بر حسب مورد استفاده میکردند . ترجمه این سرود به فارسی
 چنین است :

افکار و آمال ما پیشرفت مبین است .
 خاک مبین در سرحدی ماست .
 روز جنگ یکم کفن خونین است که بچشم میخورد .
 ما ایرانیانیم ، جان میدهیم و جان میستانیم .
 در جنگ با شهادت خود کام میستانیم .

(تاریخ مشروطه ، چاپ ششم ، صفحه ۲۱۶)

" ما ایرانیانیم " این شعار بدان معناست که رهایی نا آگاه تو صری خور پراکنده

و متحجر پادشاه قاجار باید بهم مبینان آگاه متحد و مبارز تبدیل شوند و علیه
 امپریالیستها و فئودالها و دربار بسیج گردند . در شرایط آتروز توده های مردم
 تمام ایالات کم و بیش بطور یکسان زیر فشار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی امپریالیستها
 و فئودالها قرار داشتند و دربار عامل این دو نیروی استثمارگر بود . جنبش
 سیاسی و فرهنگی آذربایجان خصوصیات ویژه خود داشته است . در این شکس
 نیست . همین خصوصیات ویژه است که مثلا جریان حوادث انقلابی تبریز را از تهران
 مشخص میکند و آهنگ رشد انقلاب مسلح را در تبریز رشد بیشتری میبخشد . اما
 این خصوصیات بر خلاف تصور کودکانه پان ترکیست ها از خصایل قومی ناشی
 نیست ، بهمان میزان که بهرروازی تجاری در شمال الغرب کشور امکان رشد قابل
 ملاحظه ای یافته بود و سرمایه داران روسی و آلمانی نخستین کانونهای کارگری
 نیمه متشکل را ایجاد کرده بودند (از جمله تاسیس کارگاههای نرشبانی وسیع از
 جانب آلمانیها در تبریز و کار ساختمان راه آهن توسط روسها و غیره) بهمان میزان
 در این قسمت از ایران فشار اشغالگران روسی و عثمانی و فئودالهای کرک صفت
 محلی بیشتر و شدیدتر بود . علاوه بر این ، دهقانان و توده های فقیر شهری این
 نواحی که بصورت منبع زوال ناپذیر نیروی کار ارزان قیمت از جانب صنایع قفقاز
 مورد بهره برداری قرار میگرفتند آذربایجان را هرچه بیشتر در مسیر دمکراتیک آن
 عصر قرار میدادند . این است آن شرایط ویژه که خصوصیات ویژه را در این قسمت
 از ایران فراهم کرد و نه " روحیه خاص آذربایجانی " و یا هر مخرف دیگری از این
 نوع . بی جهت نیست که در این مورد بهیچ وجه گرایش ناسیونالیسم محلی در آذر
 بایجان مشاهده نمیشود . هیچ دلیلی وجود نداشت که بهرروازی یا خسرده
 بهرروازی محلی را با اتخاذ نوعی از گرایش ناسیونالیستی محلی سوق دهد . فئودال
 های شمال و جنوب بسال ۱۲۸۶ ش . تهران را بنام مشروطیت تصرف کردند
 و استبداد آشکار بحکومت فئودال - استعماری لیبرالهای سازشکار که با غدار
 ترین دشمنان مشروطه اتحاد بسته بودند مبدل گشت . این روپاه صفتان که مقامات
 حکومت مشروطه را غضب کرده بودند از همان آغاز دست بکار تهیه مقدمات ناپودی
 کامل جنبش دمکراتیک زدند . بزودی ستارخان قرجه دانی و همزمانش را بسا

فشار و تهدید بنام دعوت دوستانه به تهران فرا خواندند و در پاریس سنگگسج بقصد خلع سلاح ، آنان را همراه با چند هزار مجاهد دیگر مورد بیورش و خشونت قرار داده و مضروب و مشلولشان کردند . هر چند وثوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ که مشخصترین نمایندگی این رژیم است در مقابل مقاومت دلیرانه نیروهای ترقی خواه مجبور بکناره گیری شد ، اما با اصطلاح "کابینه پر از وثوق الدوله بود" ، لیبوالیسم نفوذ ال - استعماری همچنانکه طایفه نیروهای دمکراتیک توسطه چینو های خیانت است آمیز خود را دنبال میکرد خصوصیات لیبوالیسم را بیش از پیش از دست میداد و زمینه برای دمکراتوری مصلحتی هر روز آماده تر میشد . روزنامه های ترقی نو فشار قرار گرفتند و صحنه مطهرات برای سازشکاران "اعتدالی" و نمایندگان امپریالیستها خالی شد ، بطوریکه در سال ۱۹۲۹ مطهرات تهران از قبیل روزنامه نیمه رسمی ایران "نوبهار" ، "گورکب" و "رهمد" و غیره عمکی جنبشهای مقاومت جوانان آزاد بخراهان را تخریب کرده و از هیچ گونه ریاضت چالوشسانه ایسا نداشتند .

ه - نهضت خیابانهای

در سال ۱۹۲۹ ش . مردم ایران در سه نقطه کشور به جنبش مقاومت جوانان برای دفاع از آزادی غصب شده و بخصوص طایفه قرارداد ۱۹۱۹ دست زده بودند . در خراسان ، گیلان و آذربایجان سازمان دهنده جنبش کمیته سه ایالتی حزب دمکرات ایران بود و خیابانهای سرد بهر روزنامه تجدید (چاپ تبریز) در راس این کمیته قرار داشت . این حزب در تهران "بعلمت و دوستی در معرض انحلال بود" . ما به بعضی از خصوصیات این جنبش که با بحث داد و ارتباط نزدیک است اشاره میکنیم . بنا باطلاعات تاریخی معلوم میشود که اولاً خیابانهای فرهنگ اهمیت فراوان میداده است . او در روزهای قیام برای گسترش فرهنگ و آموزش زبان آذری و دانشهای نوین ، محلهایی از قفقاز و عثمانی استفاده کرد . ثانیاً او که چندی پیش از این بجرم مخالفت با مداخلات اشغالگران حکومت عثمانی عدوتی در زندان عثمانیها مانده بود اجازه رشد به اندیشه های فدائی ایرانی و عهد طلسم نداد . هدف مبارزه او برقراری اصول دمکراتیک و قطع استیلائی امپریالیسم و دست

نشانندگان در سراسر ایران بود و تبریز را صرفاً پایگاهی برای آزادی سراسر ایران بحساب میاورد . در آن روزها طرفداران "اتحاد اصلاحی" که از امپریالیسم آلمان آب میخورد و از پشتیبانی امپراطوری عثمانی برخوردار بود در تبریز روزنامه منتشر کرده ، روی شمار "ترك" بودن آذربایجان پافشاری میوزیدند و تلاش داشتند جنبش دمکراتیک ایران را دچار تفرقه و پراکندگی سازند . خیابانهای نقشه های ضد انقلابی و ضد ملی آنها را افشا نمود و روزنامه شان را توقیف کرد . ثالثاً هر چند که دمکراتهای طرفدار خیابانهای نمایندگان پیگیر جناح انقلابی خرد بهر روزی ایران بودند و سازشکاری خیانت آمیز لیبوالیها را در برابر "اکسپلوزیوهای امپریالیست" شدیدا محکوم میکردند و در صورت نوسید شدن ، در ضد کتب قدرت سیاسی از طریق قهر آمیز بودند ، اما این ادعای آنان که عنصر دمکرات "چپ ترین دسته عناصر سیاسی ایران را تشکیل میدهد" صحیح نیست . میدانیم که سوسیال دمکراتهای حزب اجتماعیون - عاصیون از نوع حیدر عواضلی وطن سیرو در مرحله پیشین انقلاب دمکراتیک فعالانه شرکت داشتند و در شکل بندی محتوی چپ و مسلحانه جنبش تاثیر فراوانی نمودند . و همزمان با قیام دمکراتها در آذربایجان نیز این عناصر در جنبشهای مقاومت جوانان فدائیستین مردم ایران بخصوص در گیلان فعالانه شرکت داشتند .

دمکراتهای خیابانهای با وجود استقبال که از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر نموده بودند ، در برابر پیشروی انقلاب سوسیالیستی بسخت جنوب و تشکیل جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی در قفقاز موضع دفاعی گرفتند . تغییر نام ایالت آذربایجان ایران ، نمونه بارزی از این موضع گیری است .

توضیح اینکه در دوران استیلائی تزاریم بر قسمت شمال آذربایجان این اسم ضرورت شد و قفقاز بشکل يك ایالت واحد درآمد . احتمال مجدد بنام آذربایجان برای قسمت شمالی این سرزمین در نظر دمکراتهای خیابانهای مفهوم نامطلوبی داشت و خطر پیشروی بازم بیشتر بلشویسم را نشان میداد . و چون بتقل کسروی آن نامگذاری (یعنی نامگذاری آذربایجان شوروی) شده و گذشته بود ، کسانی می

گفتند بهتر است نام استان خود را دیگر گردانیم . همانا پیشنهاد "آزادستان" از این راه بود . هرچه هست خیابانی آن را پذیرفت و چنین دستور داد که مارکهای کاغذها را دیگر گردانند و در هیچ جا جز این نام را ننویسند و نگویند .

۶ - دیکتاتوری رضا شاه

کودتای سوم اسفند سید ضیاء - رضاخان ، حکومت را هرچه بیشتر مستبدان فتودال - استعماری پیشراند . این وضع با تاجگذاری رئیس باند به تسلط میلیتاریستی بیسابقه ای منجر شد . باند رضا شاه بنمایندگی امپریالیسم انگلستان و در اتحاد با فتودالها و بدستگیری چاکران سابق دربار قاجار و فارغ التحصیلان حقوق و فلسفه از فرنگ به مبارزه همه جانبه علیه مقاومت ضد امپریالیستی و ضد استبدادی توده های زحمتکش و خرده بورژوازی شهری دست زد . درهم شکستن این مقاومت چندان سخت نبود . زیرا پس از شکست جنبشهای سال ۱۲۹۹ ، جنبش فاقد رهبری سیاسی بود و این بنظر میرسد که کافی ترین دلیل باشد . بعلاوه مردم در اثر شکست های پیاپی دچار فلاکت و نومیدی در دناکی شده بودند . خرده بورژوازی فلاکت زده در ابتدا ای حکومت رضا شاه تحت تاثیر تسلیم و رضای بورژوازی بزرگ و توسط - تجار بزرگ و وریش سفیدان بازار - تن به قضا داد و از جنب و جوش افتاد .

ایجاد و توسعه شبکه ارتباطات و انتظامات جهت تحکیم و حفظ منافع روز افزون امپریالیسم انگلستان ، سرکوب و حشیانه و جنون آمیز هر نوع مقاومت ضد حکومتی از جمله به مسلسل بستن مسجد نشینان ، سلب آزادیهای ابتدائی از مردم در پوشیدن لباس ، کشف حجاب زنان توسط پلیس برای تکمیل ترقیات ، احداث راه آهن استراتژیک برای انگلیس ها - بر اساس استراتژی محاصره شهری به خرج فقیرترین قشر های مردم - اینست گوشه ای از کارنامه رضاخان سواد کوهی فرمانده قزاقان مسلسل انداز قشون اعزامی محمد علیشاه در محاصره تبریز که به تخت نشست .

اما در بخش فرهنگ و آموزش تحولات مهمی روی داد . ابتدا می بایست فرهنگ ضد فتودال - ضد استعماری که در کانونهای دیکتاتوری از جمله احزاب و انجمن ها

و مطبوعات و دبستانهای بنیاد یافته از جانب آزاد یخواهان رشد اولیه خود را آغاز کرده بود ، از بیخ و بن بر انداخته شود و فرهنگ فتودال - استعماری بر پایه سلب شخصیت از توده های زحمتکش و آزاد یخواه و سلب شخصیت از فرهنگهای ملی بزرگ سرنیزه انتشار یابد . خصوصیات فرهنگ این عصر از این قرار است :

۱ - این رژیم اساساً فاقد خصلت ضد فتودالی بود . در این عصر نه تنها مبارزه سیاسی - اقتصادی یا فرهنگی بر ضد بهره کشی فتودالی صورت نگرفت ، بلکه خود بنیان گذارن بیش از دو هزار ده را با تدبیرهای گوناگون به ملکیت خود بر آورد . در این میان بعضی از فتودالها مورد خشم و غضب قرار میگرفتند و از میان برداشته میشدند . بعضی دیگر را پادشاه بچاکری خود می پذیرفت و بعضی دیگر در منطقه ویژه خود آنچنان قدرتی داشتند که حکومت سلاح خود را در سازش با آنها میدید . در مدارس اصول پدر شاهی اطاعت و انقیاد و سایر اصول تعلیم و تربیت فتودالی حاکم بود . آموزشهای فتودالی ادبیات کهن از منابع عمده ای بود که وزارت فرهنگ از آن تغذیه میکرد .

۲ - امپریالیسم انگلستان برای گسترش و تحکیم قدرت اقتصادی خود در ایران و در راس همه برای تحکیم تسلط خود بر نفت و ایجاد تسهیلات برای توزیع مواد نفتی و نیز برای گسترش بازرگانی خود بطور کلی نیازمند آن بود که سرمایه گذارانی توسط دولت (در احداث راهها و ایجاد بعضی از صنایع) و سرمایه گزارانی دیگری توسط تجار که مستقیماً در خدمت صدور فرآورده های خام و عرضه فرآورده های صنعتی امپریالیستی به بازار ایران بود (صورت گیرد . این سرمایه گذارانی که با ایجاد و رشد سرمایه گذاری بوروکراتیک و گسترش دستگاه اداری و نظامی و پیدایش سرمایه داری وابسته منجر میشد تحصیلکردگان متوسط و عالی در خور چنین دستگاهی را طلب میکرد . بنابراین لازم بود که مراکز از قبیل دانشگاه افسری و سایر آموزشگاههای نیروی نظامی و دانشگاه تهران و هنرستانها و دانشسراها و غیره جهت تربیت افراد مورد نیاز ایجاد شود .

۳ - اما حکومت دیکتاتوری نیمه فتودالی چگونه توانست مقاومت توده های خرده بورژوازی شهر را با آن همه سنن انقلابی که داشتند بنفع سرمایه داری بوروکراتیک

و بازگانی امپریالیست درهم شکند و کشور را بنحو سازمان یافته ای بشکارگاه امن امپریالیسم گرک صفت انگلستان تبدیل کند . گفتیم که این کار چندان سخت نبود . زیرا وحدت و رهبری سیاسی در کار نبود و خرده بورژوازی آن عصر را با آن خصوصیات که بر شمرده ایم بسادگی میشد پراکنده ساخت و از قدرت انداخت . البته هرچند رهبران سیاسی در کار نبودند ، اما هنوز روحانیون وجود داشتند که مردم از آنها خرف میشدند . بخش از اینان که وابسته به بورژوازی متوسط و بزرگ بودند سیاستمداران و تحمل را تبلیغ میکردند و بخش دیگر از اینان که بی تدبیری نشان کثیر از ضد اقتشان نبود بهترین وسیله ای بودند که حکومت بوسیله آن توانست خرده بورژوازی را از نظر سیاسی خلع سلاح کند . در اثر نبودن رهبری سیاسی مردم بمساجد رو کردند و این صداقت مندان بی تدبیر که خود را در نقش ناطقین عصر مشروطیت میدیدند - غافل از اینکه در آن عصر مسجد و مذهب برای رهبری سیاسی وسیله ای نبین نبودند مردم را بسخت شعارهای مقاومت منفی سوق دادند . شعارهایی از نوع تحریم خدمت دولتی - تحریم سجل احوال و غیره اگر از جانب سازمانهای سیاسی توده ای بعنوان شعارهای تاکتیکی و بعنوان جزئی خطاب شده بی از یک مبارزه اصولی پیش کشیده میشدند شاید میتوانستند مفید باشند . اما روحانیون وقت از این شعارها یک دم مذهبی ساختند و بدین وسیله شعاری که در شرایط خاص و محدودی میتوانست موقتی باشد بزودی بشعاری توخالی بی مصرف و متروک تبدیل گردید .

۴- باین ترتیب روحانیت - این آخرین و قزاقه ترین سنگ ، با شیوه های پوسیده و امکانات محدود و صدای پیرو نارسایش در برابر دستگاه حکومتی مجهز بوسایل ملطرن جنگ ، کشور داری ، آموزش و تبلیغ ، دستگاهی که شوینیم فارس و نژاد پرستی آریائی را در برابر اسلامیت خرده بورژوازی قرار میداد و میراث داریوش و کوروش و زرتشت و فردوسی منبع زوال ناپذیر ارگانهای تبلیغاتی بود بانزوا و گوشه نشینی تن در داد . حکومت برای شکستن آخرین نشانه های مقاومت شهریان و بسیج نسل های آینده در جهت منافع امپریالیسم ، تدابیر کینه توزانه مختلفی از قبیل اجبار مردم به پوشیدن لباس متحد الشکل و ممنوع کردن تمام لباسهای محلی ،

ممنوعیت استفاده روحانیون از پوشش سنتی ، ممنوعیت برگزاری مجالس مذهبی و مراسم ماه محرم ، ممنوعیت کامل استعمال زبانها و لهجه های ملی را بکار بست . این برنامه ها اول بشکل زمزمه در ارگانهای تبلیغاتی ظاهر میشد و قوت میگرفت و بعد بشکل دستورهای اداری شرف صدور می یافت و سپس بکلی با تون و چوب و فلک ، حبس و زجر و تبعید بمرحله عمل در می آمد و با آتش نطقهای فاشیستی پشتمانی میشد . در نظر حکومت با سرکوب وحشیانه و کینه توزانه زبانهای ملی (از جمله زبان آذری که مهمترین زبان ملی ایران بعد از فارسی بود و با مردم آذربایجان که سنن انقلابی درخشانی داشتند و مورد کینه شدید ارتجاع بودند همبستگی داشت) آخرین ریشه های غرور و مقاومت مردم استانهای کشور درهم میشکست و آنان ببردگانی آرام ، مطیع و تحقیر شده و شخصیت باخته تبدیل میشدند و آنوقت شلاق دیکتاتوری ضد خلقی و ضد ملی و فئودال - استعماری شلاق حاکی که میخواهد مجد و عظمت اشرافی میهن آریائی و کورش را تجدید کند برای این مشت بردگان قابل تحمل خواهد بود .

۷- "معجز"

او جگری جنبشهای انقلابی در دوران جنگ جهانی امپریالیستی و رشد نوین نهضت مکرانیک ایران - هرچند کم وسعت و بریده بریده و معیوب - پس از رکود این جنبشهای پر جوش و خروش انعکاس خود را بشکل درگونیهای آرام در زمینه های مختلف و بشکل های مختلف باز یافت . در این عصر از یکسو شاعری چون پروین اعتصامی در محیط فرهنگی تهران پرورش می یابد و از سوی دیگر مارکسیست بسی باکی چون تقی ارانی گروهی از ترقی خواهان را در خود جمع میکند و به آموزش منظم آنان می پردازد . نیمایوشیچ هم بعنوان پیشاهنگ در بیان شعری در همین دوره آغاز بفعالیت ادبی میکند .

و اما میرزا علی معجز شبستری شاعر آذری نویسنده اوزندگی ادبی خود را در قصبه شبستر در شرایطی که از یکسو جنگ جهانی وابسته شدن راهبای بانزگانی لطمه های شدیدی بر زندگی شهریان و روستائیان حومه شهرها که وابستگی های گوناگون با اقتصاد بورژوازی داشتند وارد آورده بود و از سوی دیگر ککم هیمین

روستائیان در جریان جنبشهای جهانی قرار میگرفتند و آگاهی طبقاتی کسب می کردند ، آغاز نمود . معجز همچون يك روستائی آگاه تمام زندگی و تواناییش را بکار برد تا آنچه را که از ستم توانگران دریافته بود بروستائیان بفهماند . این بود که ملایان متعصب و مرتجع ، نهار های مذهبی و سرانجام خدا را آماج بیرحمته ترین و طنز آمیز ترین و افشاگرانه ترین حمله هائی ساخت که تاکنون در ایران صورت گرفته است . بهمان گونه که فتودالها ، محتکران ، شاهان ، چاکران دربار قاجار و امپریالیستیها را نیز بیرحمانه افشا مینمود . در برابر پیروزی انقلاب کیستی سوسیالیستی اکثر نیز شو و شوق فراوان ابراز نمود . او تا سال ۱۳۱۳ ش . زیست و نوشت . معجز آذری نویسنده است اما این ناشی از گرایش ملی نیست ، بلکه ناشی از گرایش توده ای است . اگر آذری نمی نوشت مردم ساده سخن او را نمی فهمیدند و پیدا است که او برای مردمی مینوشت که در میانشان زندگی میکرد . شعر معجز بسیار ساده و توده ای و هنرمندانه و پرورنده است . او در دوران دیکتاتوری بیست ساله هرچند شعرهائی درباره زندگی سخت مردم و فشار ضد خلقی دستگاه های دولتی نوشته و دیکتاتور را چند جا بطنزه مورد حمله قرار داد اما درگیری کاطش با نیروهای استثمارگر محلی و روحانیت حامی آنان — در شرایطی که مراجع تقلید در شهرها با حکومت مخالفت میورزیدند و هر نوع همکاری را با آن تحریم میکردند — او را از يك موضع گیری قاطع ضد رژیم باز میدارد . در جامعه دهقانی آن عصر که معجز زندگی میکرد فتودالها و خرده مالکان و محتکران نیروی استثمارگر عمده را تشکیل میدادند . خرده مالکان و محتکران هرچند بظاهر در وضعی شبیه بورژوازی طبسی تجارت پیشه (و تا حدی خرده بورژوازی شهری) بودند ، اما موقعیت طبقاتی شان با آنان یکسان نبود . تضاد میان حاجی ها و شیخ های رباخوار و محتکر ده با توده های دهقانان خیلی نیرومند تر بود تا تضاد شان با فتودالیسیم و حکومت . بنابراین بیداری دهقانان نیز بسود اینان نبود . (حال آنکه تضاد میان خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی از يك سو فتودالیسیم و رژیم فتودال — استثماراری از سوی دیگر حاد و متعارض بود و همین امر آنان را با آزاد یخواهی سوق داد .) ملایان ده که خود اغلب از محتکران بودند — برخلاف روحانیون شهری وابسته

به خرده بورژوازی نه تنها هیچ گرایش به اندیشه های آزاد یخواهانه و ضد حکومتی نداشتند ، بلکه چنین گرایشهایی را با چسباق و تکفیر سرکوب میکردند . معجز مبارزه بر ضد مذهب (بشموله خاص خود و نه از عرض دلیق و آشکار ماتریالیستی) را از مبارزه طبقاتی جدا نکرد . برعکس آنرا بصورت بخشی از مبارزه حامیان مذهب ، یعنی شاهان قاجار و فتودالها ، متفقدان محلی و محتکران قرار داد . اما بعد از پیختن نخستین هیئتاربعم فتودال — استثماراری که میخواست تمام نیرو های استثمارگر را در خود گرد آورد و تابع خود کند ، معجز مبارزه قاطعانه با فشار روز افزون آن بر نخاصیت . در واقع از شناخت ماهیت رژیم ضد انقلابی رضاشاه عاجز ماند . بعد ها هم باز بطنزه شده علیه استثمارگران محلی سخت گیری میکند . نه تنها در عصر معجز ، حتی امروز هم انسان واقعی با فضای فکری پیک منطقه روستائی عقب مانده آشنا میشود احساس میکند که روحیه تسلیم و رضای دهقانان و جهل و ناآگاهی عمیق آنان بزرگترین مانع هرگونه تحرکشان بر ضد استثمارگران است و مذهب همواره بر حفظ این جهل میکوشد . در عصر معجز این فتودالها و محتکران بودند که دهقانان را استثمار میکردند و با افزودن مذهب رام و آرامشان نگاه میداشتند . معجز نه تنها نماینده صادق دهقانان محروم و ستمدیده بود ، بلکه خود يك روستائی بود و در روستا زندگی میکرد . ما او را سرزنش نمیکنیم که چرا لبه تیز مبارزه اش را متوجه استثمارگران محلی نکرده است . اگر او صاف محلی را کنار میگذاشت و صرفا از امپریالیسم و واقعیت رژیم دست نشانده آن صحبت میکرد شعر او هیچ فایده ای برای دهقانان نمیتوانست داشته باشد . اما اگر واقعا درست است که در سالهایی که معجز شاهد سلطنت رضاشاه بود ، رژیم حاکم هر روز بیشتر از روز پیش تمام نیروهای استثمارگر را تحت سلطه ، حمایت و تابعیت خود در می آورد ، در اینصورت وظیفه نویسنده ای که دفاع از منافع دهقانان را بعهده داشت این بود که با روشن ساختن همه جانبه استثمار محلی آنان را هر روز بیشتر از روز پیش در جریان رابطه این استثمار و رژیم دیکتاتوری حامی استثمار قرار دهد . ضعف معجز درست در همینجا است . اما این ضعف را باید در رابطه با نمایندگان مفلوک بورژوازی ملی در آنزمان ، یعنی روحانیت متحجر و بی تدبیر بررسی کرد .

در شرایطی که ملایان با تحریم مدارس دخترانه بخبال خود از زندگی و آیدئولوژی
 بهروزواری ملی در قبال رژیم پاسداری میکردند، معجز نیز خود را با بنیان گذاری
 دبستان دخترانه در شبستر دل خوش میکرد. او که سالها از ناآگاهی و خرفتنی
 بی حد و حصر زنان نالیده بود با کوشش فراوانی باین پیروزی جزئی و کم اهمیت
 بر ارتجاع محلی توفیق یافت. شاید او نمی فهمید که دبستان دخترانه رضا شاهی
 فرهنگ اسارت آور جدیدی را که بسیار محیلاته است به ضجوق های نو و معاصر
 آراسته شده جایگزین طه ب خواهد نمود. و تاثیر مثبت آن، یعنی با سواد
 کردن مشت اندکی از فرزندان یک ده از صد ها و هزارها ده مملکت آنقدر ناچیز
 و کم ارزش است که اصلا بحساب نمی آید. با تمام اینها در میان انبوه شاعران
 پنجاه سال اخیر، در میان انبوه نمایندگان خرده بهروزواری چپ او چهره ای است
 بسیار صمیمی و بسیار با ارزش. شعر او نفوذ عمیقی در توده های شهری و روستایی
 داشته است. نه تنها خلق از او آموخت، ما نیز میتوانیم از او بیاموزیم. بهبوده
 نیست که بسیاری از مردم دانا شعر او را از حفظ میخوانند و دیوانش در سالهای
 اخیر بارها مخفیانه چاپ شده است.

۸- جنبش دگرگونی سالهای ۲۵ - ۱۳۲۴

هرود ارتش انگلیس و ارتش سرخ شوروی به ایران دیکتاتوری رضاشاه را درهم شکست.
 در آنزمان رابطه فئودالیسم با دهقانان و سرمایه داری وابسته با پرولتاریا و خرده
 بهروزواری و رژیم فئودال - استعماری با خلقهای سراسر ایران تضاد های اصلی
 جامعه ما را تشکیل میداد و پدید است که تضاد رژیم میلیتاریسم با مردم در راس همه
 قرار داشت. در ایران بجزه شتی از بهروزوای های نوکیسه گرک صفت و گروهی از
 نوکر صفتان کسی طرفدار فاشیستها نبود. بنابراین پیروزی جنبه فد فاشیسم
 برای مردم تا مزرت بخش بود. اما پیروزی ارتش سرخ کارگری مفهوم عمیقتری داشت.
 پرولتاریای آگاه و خلقی زحمتکش این پیروزی را از آن خود میدانستند. این بود که
 هرود ارتش سرخ به آذربایجان پرولتاریای تازه پای این سرزمین را نیرو و شور و شوق
 پایان ناپذیر بخشید. بهروزواری بزرگ وابسته به انگلیس و آلمان را دچار وحشت
 و سراسیمگی دیوانه واری کرد و این بمعنی تشدید تضاد بهروزواری با پرولتاریا بود.

دهقانان هم نیرو گرفتند و در مبارزه با نفوذ الیها جرات و جسارت بیشتری یافتند.
 چون ارکان رژیم پرنالی - که در عرض بیست سال ژاندارمهای خود را کم و بیش
 چاندنیدن جنایان و اواران و سرغندیهای انبوهان فلورال کرده بود - دچار تزلزل و آشفتگی
 بی سابقه ای شد، تصمیمگیرندگان نیز - که طبعی معمول خواستگاه طبقاتیست
 بهروزوایی و خرده بهروزوایی بود - به تکلر و افتادند. روزنامه ها و حزب ها،
 جمعیتها و کانونها بهزودی راه افتادند. و چون فشاری در کار نبود یکم صحنه را
 اشغال کردند و قیل و قال خرده بهروزوایی برآه انداختند. در عصر انقلاب
 مشروطیت، بر خلاف عصر حزب توده و فرقه دگرگونی، لازمه مشروطه خواهی فد اکاری
 و عدالت انقلابی بود. زیرا جنبش در زیر برق داشته خونریز ارتجاع صورت می
 گرفت، پیروزی دور می نمود و به فد اکاریهای فراوان نیاز داشت. عمل انقلابی
 طولانی - و بسیار مشکل - فقط انقلاب بیرون صادق و از خود گذشته را میتواند جلب
 کند. کسانی را که بعد اقل قبول داشتند، مقام وزارت، کرسی پارلمان، هواری
 معتقد و تاجهای گل نیز در وقت ایشان نیست، بلکه در واقع شمشیر مهر غضب حاج
 شجاع الدوله و طناب دار قواضیهای نیکوکاری در پشت دیوار انتظارشان را میکشد.
 مگس و پروانه هر دو وحشونه اند و هر دو پالک دارند، مگس گرد شیرینی جمع میشود
 و پروانه گرد شمع. مگس شکمش را گنده میکند، پروانه خاکستر میشود. فرصت
 طلبان و دغل بازان که در نخستین سالهای بعد از سر بریزر بصری اشغال مقامات
 و کمیساریت در سازمانهای چپ گرد آمدند، پوشک پروانه نبودند. هنگامیکه
 دیکتاتوری بیست ساله در هم شکست، آثار پانزده ساله بیست سال بهره کشی
 استعماری و ستم ملی و فرهنگ رژیم تهران را تحمل کرده بودند. اما کاملاً ساده
 است که بشهیم در آنزمان دیگر تضاد اصلی در این سرزمین رابطه فئودالیستها با
 دهقانان و بهروزواری بزرگ با پرولتاریا و زحمتکشان شهری بود و نه تضاد بین مردم
 و حکومت از نوع افتاده تهران که در انقلاب گشکتهای داخلی خفته میشد و در
 منطقه تمدت اشغال ارتش سرخ عملا قدرتی نداشت. یک رفیبری سیاسی و دگرگونی و
 انقلابی در آن عصر تمدت چه شعاری بی با نیست مردم این سرزمین را متحد کند؟
 پدید است که این شعارها بی با نیست شعارهای طبقاتی شد امپریالیستی و ضد

فئودالی و دمکراتیک باشد . این رهبری می بایست بر علیه سیاست تفرقه گرائی رضا شاه قاطعانه مبارزه نموده و خلقهای سراسر ایران را گرد خود جمع کند . اما فرقه " دمکرات " چه کرد ؟ با جدا کردن سرنوشت آذربایجان از ایران — هرچند در حرف ادعایشان غیر از این بود — و طرح شعارهای ابلهانه ای که برای حل اساسی ترین مسائل بهیچوجه کافی نبود — از قبیل : " زبان برای ما صابسه حیاتی و ماتی است " ، " شعارهایی که فقط از دهان خرده بورژوازی ناسیونالیست ولایتی و از دهان بورژوا زاده های مقام پرست می توانست در آید ، با طرح مبارزه طبقاتی و پیش کشیدن یک برنامه اصلاح طلبانه بی محتوی ، پرولتاریا و دهقانان نوخیز بی تجربه و ساده دل را بصورت پرتگاه وحدت فکری رهبری کرد . کارگردانان فرقه دمکرات کس وار گرد شیرینی تسلط ارتش صرخه سوسیالیستی حلقه زدند و نه پروانه وار گرد آتش انقلابی توده ها . آنان بدون مبارزه با دشمنان خلق ، یعنی فئودالیسم و بورژوازی وابسته و حکومت دست نشانده امپریالیستها و نابود ساختن آنان ، حکومت دمکراتیک را اعلام کردند و پس از یکسال بسد و ن مقاومت ، خلق را در برابر دشمنان ارتجاع تنها گذاشته و با تسوی مرکزها عقب نشینتند . ادبیاتی که در ارگانهای مطبوعاتی " دمکراتها " تبلیغ میشد و امروز برخی از خرده بورژواهای روشنفکر آذربایجانی در محفلهای دوستانه شان آنرا همچنان مشروب عاطفی قاجاق مغشایه سر میبکشند ، نمودار کاملی از فسورقه روشنفکران تشکیل دهنده فرقه دمکرات است .

در واقع از سال ۱۳۲۰ که قدرت جانمیر در هم شکست دستداران شمسیر آذربایجان امکان یافتند اشعاری در باره سرزمین مادری و زبان ملی در مطبوعات جداگانه منتشر کنند . در بعضی از این شعرها آگاهی و هوشیاری طبقاتی آشکارا مشاهده میشود و بعضی دیگر صرفا میهن را ، میهن مجرد و زبان مادری را که سالها سکوت را تحمل کرده بود می ستودند . فرقه بر اساس طرز تفکر اخیر ساخته شده بود و آشکارا مبارزه طبقاتی را نفی کرده و بر علیه آن بر میخواست . بنابراین عملا آثاری مطبوعات فرقه را اشغال کردند که صرفا " روح ملیت " و " میهن پرستی آذربایجانی " در آنها متجلی بود . آثار بکه موقعیت ممتاز و افتخار آهنگ آذربایجان

و آذربایجانی را تبلیغ میکرد . فریدون ایراهیچی دمکرات " چپ " پارا فراتر نهاد و در مقاله خود تحت عنوان " از تاریخ قدیم آذربایجان " ثابت کرد که اساس تمدن مادها از پارسیها غنی تر بوده است . بدین ترتیب ملیت به شعار اساسی و مرام تبدیل شد . وقتی " آذربایجانی " همچنین ملیت خاص مشاهده میشود که گوئی سرنوشتش از سایر ایرانیان جداست و مشکلیش باید در غیاب آنان و جدا از آنان بدست فرقه بر افتخار حل شود ، میتوان تبلیغ این جهان بینی را بعنوان شکاف در میان خلق — که سرانجام بصورت بورژوازی وابسته و ارتجاع تمام میشوند و شد — و خرابکاری در جنبش دمکراتیک محکوم و طرد کرد . همینجا باید علاوه کنیم که هدف نهائی فرقه به هیچوجه " آزاد کردن سراسر ایران " نمیتوانست باشد (هرچند بعضا چنین ادعا شده است) ، این خارج از ظرفیت آنان بود . هدف فرقه — که خود بنام آذربایجان بود ، نه ایران — نابود کردن دشمنان خلق ایران نبود — تکیه زدن بر حکومت استان مصلحتی بود و چشم امیدش تنها بر حکومت صرخ ارتش سوسیالیستی شوروی بود و نه بر خلق ایران . فرقه با آن ساختمان سیاسی فقط یک نظم بورکراتیک را که اشغال کرده و با و تحول میداد نمیتوانست برقرار کند و نه چیز دیگر را .

اما برای تحکیم این نظام می بایست اصنامات ملی مردم تقویت می یافت و بصورتی فرقه بحرکت در می آید . بخش مهمی از این وظیفه بعهده ادبیات بود . در تبریز انجمنی از شاعران که چنین اندیشه و بیانی داشتند تشکیل شد و بنام سازمان یافته ای به تبلیغ ناسیونالیستی آذربایجانی پرداختند . ملاک عضویت در این انجمن تنها داشتن همین رویه بوده است . سایر خصوصیات افراد مورد نظر نبود . بنا بر این مثنوی مقام پرست صبح مغز و نان بونخ روز غم در کنار یکی دوتن از جوانان دوست دار فرهنگ ملی در این انجمن ردیف شدند .

۹ - سپس از شکست دمکراتها

پس از آنکه کارگردانان فرقه بسلامت از مرز جلفا گذشتند و ارتجاع انتقامجو از کشتار عمومی و علنی کارگران و دهقانان شسته شد و ارتش شاهنشاهی فاتحانه در شهرهای

آذربایجان رژه رفت ، ارتجاع خود را نیرومند تر از پیش و خلق ضعیف خسوس را ناتوان یافت . نه رهبری سیاسی در کار بود و نه کمین در صدر برآید که سلسل شکست را برای مردم توضیح دهد و مسئولان را معرفی کند . حزب مت . ا . (توده ایران) که تشکیلات خود را در آذربایجان متحل و افراد خود را در دست در اختیار آنها گذاشته بود (و تا سال ۱۳۳۰ در این استان فعالیت داشت) بدون توجه به لطمه سنگینی که شکست آذربایجان برایش به بار آورده بود و بدون اینکه در دستورات هلت جوئی و توضیح این حوادث برآید ، برآه خود ادامه داد . تا سال ۱۳۳۰ حزب از دایر کردن اینگونه تشکیلات در آذربایجان خودداری کرد . حال آنکه فرقه همسلا از دادن تشکیلات و شبکه جدید در آذربایجان خودداری کرد و کاملاً از عدم پاسخیده شده بود . در سالهای ۳۰ - ۱۳۲۹ همسلاهای آموزشی ترکیب یافته از بازماندگان سازمانهای فرقه در تبریز رشد یافتند و با حزب توده تماسهایی برقرار کردند . این تماسها سرانجام به سازماندهی حزبی در این استان منجر شد . باین ترتیب بخش کوچکی از روشنفکران فرقه که موقعیت مناسب در حکومت آذربایجان نداشتند و از تعرض ارتجاع مصون مانده و میل به فعالیت سیاسی داشتند ولایت گرائی را به عنوان هزاروریکمین دلیل خرد و بورژوازی وارد بحاطت حزب توده نمودند . این تماسها چنانچه خواهیم دید ، امکان رشد یافت . در همین سالها (۱۳۳۳) بود که شهریار منظومه حیدر بابا را به چاپ رساند . زمانته هم حیدر بابا دارای جنبه های گذشته گرائی - روستاگرائی - ولایت پرستی و نمایلات صوفیانه و مذهبی است . با تمام اینها شعر شهریار بخاطر سادگی و صمیمیت و بیان زیبا و خیال انگیزش همچون باران کویر توسط خرد و بورژوازی خیال پرست جذب شد . شاید همسوا ن گفت که بعد از مصعب هیچ شاعری با صمیمیت و بیزان خودشان با مردم اینگونه سخن نگفته است . (البته در اینجا سخن از طرز بیان صمیمانه است و گسرونه مصعب و شهریار به دو جهان بینی مختلف وابسته اند . هرچند از نظر بیان شهریار خیلی حقیر و ناچیز است) . نان بنرخ روز خوره ها و گنده گوهای " انجمن شاعران " هرگز نتوانسته بودند اینچنین بین مردم نفوذ کنند . ضمناً باید دانست این شعر در مدتی بیش از ده سال تنها اثر ادبی آذری بوده است که بطرز آشکار در اختیار

خوانندگان قرار داشت . از میان اعضای " انجمن شاعران " گروهی (همچون علی توده - بلاش آراوتلو - مدینه گلگون) در آذرماه ۱۳۲۵ از ارس گذشتند و حالا برای خود جاه و مقامی دارند و برای هر بیت اشعار تیرغالیشان کلی پول میگیرند . گروهی دیگر در اینطرف ماندند و به لقمه نانی به نرخ روز بر سر سفره ارتجاع دست یافتند . (مثل میر مهدی اعتماد تصنیف سرای راد در ایران که تصنیفهای ترکی می سازد) یا دنبال کسب و کار خود رفتند (مثل صحاف که دنبال صحافیش رفت) . در سالهای بعد از ۲۸ مرداد فشار و تحقیر ملی شدیدتر شد . در بازداشتگاهها و زندانهای سیاسی زندگیشان آذربایجان بیشتر مورد آزار و شکنجه قرار می گرفتند زیرا کینه ارتجاع نسبت به آنان بیشتر و ریشه دارتر بود . علاوه بر این کارگران و کاسب کاران آذربایجان که بنسوروز افزونی دنبال یک لقمه نان به تهران مهاجرت میکردند ، ضرورت و فشار فراوانی را تحمل میکردند . در آن سالها تحقیر ملی شدیدتر از امروز بود . در واقع ارتجاع ایران در فاصله شکست جنبش آذربایجان تا ظهور روز پوزیمم غروشچی و تاثیر قطعی آن بر سیاست خارجی آذربایجان شوروی ، آذربایجان را بعنوان سرزمینی که بالاخره از دست خواهد داد (و در از" حفظ نمیش از ایران قطعاً خارج بود) نیز دیگر را از دست میدهد) سرزمینی که برای مدت مدیدی در اختیارش گذاشته شده تا با تمام قوا آخرین رمقش را بکشد ، بدون اینکه دیناری برایش خرج کند مینگریست . این امر ارتجاع در ضمن ایران را در اعمال فشار بر توده های آذربایجانی چه در خود آذر بایجان و چه در مهاجرت جری تر میسازد . فحشهایی از قبیل غلام یعنی تخم روسی و غیره که فراوان بکار میرود نفرت و بدشتردی شریک او را از سنن انقلابی مردم آذربایجان و گرایش آنان به رژیم شوروی بشنوی نشان میداد . مجموعه این عوامل از یکسو بورژواهای نوکیسه آذربایجانی تقیم تهران و عناصر بی شخصیت را واداشت که بسرعت کلیه خصوصیات آذربایجانی را از خود دور کنند ، و از سوی دیگر اشکالی از مقاومت را برانگیختند . مقاومت کارگران اغلب بصورت ایستادگی و دفاع از خود در برابر تاثیر شخصیت گسرون خود کننده توهین و تحقیر طلوسی (ترک خر) بوده است که از جانب کارفرمایان و دنباله روان بی شخصیت آنان

اعمال میشد . این مقاومتها اغلب بعد اخله پلیس و کک خوردن بیشتر در کلانتری می انجامید .

شکل دیگر مقاومت گسترش موج تازه ای از گرایش ملی است . بارزترین جلوه این گرایش را که هرگز عمق و گسترش نزولت در شعر علی تبریزی میتوان یافت . این شخص تا این اواخر در پیاده روی خیابان خیام مقابل پارک شهر بساط کتابفروشی داشت . او که پیش از ۲۸ مرداد هنگام فعالیت در حزب توده نیز نسبت بمساله ملی حساسیت داشته است در سالهای بعد با مشاهده تحقیری که کارگران آنرا شهریهایی ساده بی دست و پا و مرعوب شده اش توانست در استان و همفکرانی از میان کارگران پیدا کند . تبریزی برای گسترش اندیشه خود به ادبیات و شعر رو کرد . او کتابچه ای منتشر کرد . این کتابچه از یکسو فریاد ستم طبقاتی و خرافات و نهاد های مذهبی است و از سوی دیگر علیه ستم ملی منتهی از دیدگاه پان ترکیست است . این کتابچه در عین حال نشان میدهد که شاعر فقط اندک مایه ای از دانش اجتماعی و ادبی دارد و در عوض در خود پستی و قضاوت از روی احساسات پرمایه است . مثلا در یکی از شعرها ضمن ستایش از گهرکی خود را با او مقایسه میکند . یاد شعر دیگری کسانی را که میخواهند خصوصیات آذربایجانی خود را ترک کنند با کلمات رکیک مورد حمله قرار میدهد . بعد ها تبریزی بطور کامل بموضع پان ترکیستهای افراطی سقوط کرد و با مارکسیستها و آذربایجان گرایان بمبارزه برخاسته ، اتحاد تمام ترکهای ایران را شعار خود قرار داد . اما این اشعار بیروح و عمیقاً ضد انقلابی با هیچگونه استقبالی جز در نزد معدودی سبک مغز که تحت تاثیر تبریزی بودند روبرو نشد . خصوصیت آشکار ضد انقلابی این اشعار در آنست که توده های ترک زبان سرتاسر ایران را از مبارزه با دشمنان طبقاتی منحرف کرده به اتحاد با مرتجعین و سرمایه داران همشهری فرا میخواند . تبریزی بعنوان پان ترکیست افراطی عقیده دارد تاریخ ایران مبارزه نژاد ترک با نژاد پارس است . ترکها از چند هزار سال پیش از آمدن آریائی ها در ایران بوده و همواره نیروی پرترا تشکیل میدادند . هر چند پارسها از زمان کوروش حکومت را از ماها

گرفتند و تا پیدایش اسلام آنرا نگاهداشتند ، اما می بینیم که از قرن چهارم هجری به بعد متناوباً سلسله های نژاد ترک بحکومت ایران رسیده اند . و این بدان معنا است که نژاد ترک قوی تر و شایسته تر بوده است . (نخستین پهلوی ها بجای قاجار - که مظهر نیرو و اصالت نژاد ترک بوده است - در واقع بمعنی غصب حکومت توسط فارس است . آنان پس از روی کار آمدن مبارزه تاریخی میان فارس و ترک را شدت داده اند . و به ناپودی همه جانبه و قطعی موجودیت طمی و فرهنگی ترکها کوشیده اند . پس وظیفه ما اینستکه تمام ترک زبانان ، خواه آذربایجانی خواه غیر آذربایجانی را گرد هرچند نامعینالیهیم فرا خوانیم . بغضت باید ستم ملی را از میان برداشت فقط آنگاه میتوان بمساله طبقاتی پرداخت . برای ما مساله حقوق ملی مساله مرگ و زندگی است و راه رسیدن بان حرکت در سازمانهای سیاسی "پارسها" که مبارزه طبقاتی را شمار خود قرار داده اند (مثل حزب توده) نیست بلکه اتحاد تمام ترکها قطع نظر از طبقه و شهر و دیارشان می باشد . حتی صومایه دار "ترک" هم هر قدر استثمارگر باشد باز از سرمایه دار فارس بهتر است . چون هرچه باشد او ملی است و میتوان با او کار آمد)

سنت ناچیزی هواداران تبریزی و بعضی عناصر دیگر پراکنده ایرانی که دارای اندیشه نژاد پرستانه ترک گرائی هستند ، خصیلت ضد حکومتی ندارند . آنان از اشعار سیاسی و طبقاتی گریزانند . زیرا میترسند به تحقق ایده شان در شرایط حاضر لطمه بخورد . سعی آنها در این است که با اعمال فشار های اخلاقی رژیم را به انحطاط و دارند و حقوق ملی خود را از او گدائی کنند . بنابراین اگر رژیم تعلیم و تربیت نیمه استعماری کنونی را در استانها ، شهرستانها و بخشهای آذری زبان بزبان آذری برگرداند و اجازه انتشار چند روزنامه و مجله آذری هم سطح اطلاعات و اطلاعات هفتگی را صادر کند لابد خواسته های آنان جاه طلبی می پوشد . بحث از زبان ترکسیم تنها بدین سبب در این مقاله به میان آمد که خوانندگان با این جریان فکری نیز آشنا شوند و گرنه این اندیشه نژاد پرستانه همواره در ایران شکست خورده و امروز با تمام کوششی که از جانب محاسن گله خورهای دلار پرورده

انکار او استانبول بعمل می آید تنها مشت ناچیزی از بجه بورژواهای ایرانی در حال تحصیل در ترکیه و معدودی را نیز در ایران ، آنهم برای مدتی کوتاه میتواند بخود جلب کند . (در ترکیه دانشجویان آذربایجانی ما در محیطی قرار میگیرند که برخلاف ایران نه تنها ملیت و زبان آذری مورد تحقیر و فشار نیست ، بلکه به ملاحظات پان ترکیتی شدید مورد حمایت هم قرار میگیرند .)

شخصیت دیگری که در اینجا باید معرفی شود حبیب ساهر است . او در زمان حکومت مکرانها یک معلم جوان ، تحصیلکرده ترکیه با احساسات رمانتیک بود که بسبب علاقه اش بزبان و ادبیات ترک به " انجمن شاعران " کشانده شد و بعضی از آثار وی - که از حیث اسلوب و فن کاملا برجسته است - در مطبوعات آذربایجان منتشر شد . پس از سقوط جنیش ، ساهر را بجرم فعالیت ادبی به اردبیل تبعید کردند . رمانتیسیم لامارتینی او در این شرایط به غم اندوه و حسرت پی پایان آغشته شد .

خطه ئی که بعد رنج شکوفان گشته بود بیک شب چه زود افسرد و وزرد شد خدا یا به چهره آنان که ترک دیار کردند هرگز در جهان خنده نقش خواهد بست ؟ ساهر در تبعید تازه با بخشی از مسائل عینی جامعه ، با رنجهای دهقانان و ستم اربابان آشنا شد و یک سلسله از آثارش باین مسائل اختصاص داد . اما در همین دوره ، بویژه پس از آنکه زندگی در تهران را انتخاب میکند به ستایش از گذشته گرایش پیدا میکند . اشعار این دوره اش از حسرت گذشته های از دست رفته مالا مال است . گذشته بیدغدغه ای که در آن " مردمان خوشبخت " در خانه هائی با ارسی های رنگارنگ و درهای چوب گردوی کنده کاری شده و تاکهای آویخته شده بر فراز حوض مورم زندگی میکردند . گذشته ای که هنوز اصالت قاجاری بهم نخورده بود (که لابد پیش از انقلاب مشروطه ، پیش از سقوط رضاشاه را شامل میشود) . ساهر تصویری را که از گذشته در ذهن خود ساخته است با زندگی خشن و بیرحم معاصر - بویژه زندگی معاصر تهران - مقایسه میکند و این زندگی را بیاد ناسزا میگیرد . از دردیهای مردم و از غم غربت می نالد . آه و افسوس میخورد از اینکه چرا

جامعه " اصیل " گذشته از هم پاشید و دخترکان فرشباف کرمانی و روستایان مغرور آذربایجانی که زندگی " سالم و دست نخورده ای داشتند " آمدند پشت دیوارهای پارک شهر تهران بلیط میفروشنند و آب حوض میکشند . بدین ترتیب ساهر کم کم از توصیف دنیای ایده ها به توصیف جهان عینی کشانده میشود ، هرچند در توضیح و تحلیل آن تقریبا لنگ است . با اینکه پیرومدی است ، اما در همین سالهای ۴۰ جهان بینی و بیان شعرش رشد قابل ملاحظه ای یافته است و در این مدت همواره به بررسی عینی تر واقعیات زندگی اجتماعی و سیاسی نزدیکتر و از گذشته پرمستی رمانتیک و بیان غیر توده ای تا حد زیادی فاصله گرفته است . اگر ساهر از برخی گرایشهای پان ترکیتی و از زبان استانبولی (که نتیجه الفت او با زبان و ادبیات ترکیه است) بلکی خلاص میگشت ، آنگاه میشد امید بست که شعرش لااقل میان تحصیلکردگان گسترش یابد . او هرچند حسابش از بازمانده های " انجمن شاعران " جداست و صمیمی ترین و رشد یافته ترین و ساده ترین آذری نویس است که از نسل پیش بیادگار مانده ، اما گذشته گرائی ، رمانتیک ، جدائی از زندگی و زیسمان توده ها ، عدم جسارت سیاسی و انزوا طلبی ، " بدبینی به توده ها و آینده " میان او و مردم فاصله انداخته است .

دو عامل متضاد امکان و عدم امکان نفوذ شاعران آذری نویس (و بطور کلی شاعرانی که بزبان ملی ایران شعر مینویسند) را در میان توده ها تعیین میکند . نخست لختناق و ممنوعیت انتشار بعنوان عامل منفی . پس یکی از علل نفوذ شاعران چگون معجز و شهریار در میان قشرهای گوناگون مردم اینست که آثار آنان در شرایط خاصی از ممنوعیت انتشار اولیه مصون مانده است . دوم عامل مثبت یعنی عطش توده های بیسواد و کم سواد به ادبیاتی که بزبان خودشان باشد (هم زبان قومی و هم زبان طبقاتی) ، احساسات اجتماعیشان را منعکس کند ، افق دیدشان را گسترش بخشد ، آگاهی طبقاتیشان را رشد دهد و بر امید و جسارت آنها بیافزاید . شک نیست که آثار ساهر بعلمت عدم امکان انتشار آشکار و وسیع حتی در میان روشنفکران و تحصیلکردگان آذربایجانی هم فقط در سطح محدود شناخته شده است . در عین حال زبان شعر او آنقدر استانبولی است و بخش عمده کارهایش آنچنان نصبت

بزندگی اجتماعی و احساسات اجتماعی توده ها بیگانه است که تنها بخش کوچکی از تحصیلکردگان آذربایجانی در لذت بردن از شعر او زحمت بخود میدهند . فراموش نکنیم که سطح فرهنگ در میان توده های شهریان و روستایان استانها (از جمله آذربایجان و کردستان) بسیار نازلتر از تهران است . شاعر آذری نویسی یا کردی نویسی فقط در صورتی امکان نفوذ در توده ها خواهد داشت که شعرش برای مردم این مناطق قابل هضم و شور انگیز باشد . معجز شایسته ترین کسی است که میتوان شیوه تبلیغ سیاسی از طریق شعر را از او آموخت .

۱۰ - گرایشهای ملی در مرحله نویسن

با آغاز دهه ۱۳۴۰ دورات تحولات فکری و اجتماعی تازه ای در ایران شروع میشود و در بطن دیکتاتوری سهمناکی که سرمایه داری بورکراتیک و وابسته برقرار کرده است نیروهای دمکراتیک مرحله جدیدی از رشد خود را آغاز میکنند . پروسه تجزیه و تلاش حزب توده و سایر احزاب و سازمانهای خرده بورژوازی پارلمانی ، مخفی و نیمه مخفی (پس از يك رشد موقت این سازمانها) آهنگ بیسابقه ای بخود میگیرد . روشنفکران خواهان انقلاب که از حزب توده و جبهه ملی نا امید شده اند با جدیت به آموزش سیاسی می پردازند و کجکم قالبهای جدیدی از تشکل و کار انقلابی را در بوته آزمایش قرار میدهند . آن بخش از خرده بورژوازی نیز که در همان سالها مسجد را پایگاه انقلابی خود قرار داده بود و در خرداد ۱۳۴۲ - موج خروشان از جنبش توده ای را رهبری کرد براه تشکل زیر زمینی کشانده میشود . هم زمان با آغاز پروسه رشد زیر زمینی نیروهای نوین مارکسیستی و دمکرات ، در همین طیت ها نیز پس از سالها عدم تحرك بیداری نوینی پدید می آورند . در کردستان این امر تحت شرایط ویژه و با الهام از جنبشهای خلق عراق آهنگ صریح و انقلابی بخود گرفت و با يك سازماندهی نیم بند بزودی به نیروهای مسلح بدل گشت . اما در آذربایجان باز تحت شرایط خاص این بیداری از شکل شور و شوق نوین نسبت به آموزش و گسترش زبان و ادبیات ملی یا فراتر نهاد . آیا در سالهای ۲۵ - ۱۳۲۰

در آذربایجان " اندیشه ملی " گسترش بیشتری داشت ؟ نه . در همانسالها هم ناسیونالیسم ولایتی در انحصار روشنفکران فرقه بود . کارگران انقلابی تبریز در آن سالها چگونه فکر میکردند ؟ آنان به پلشویسم تمایل داشتند ، در همین حال خواهان حل مساله ملی نیز بودند . زیرا تحت دیکتاتوری بیست ساله طعم تحقیر و ستم ملی را چشیده بودند . برای آنان آذربایجان شوروی ، الکوی خوبی بود . برای دهقانان آذربایجان مساله ملی کمتر اهمیت داشت ، آنها عملاً تماسی با این مسئله نداشتند . مثلا در ده مدرسه ای وجود نداشت تا بر سر زبانی که باید تدریس شود بحث درگیرند . آنها فقط از دست آریابان فئودال ، ژاندارمهای حامی آنان و سایر ماموران حکومتی و مبنکران و منفذان محلی رنج می بردند . فقط روشنفکران خرده بورژوازی شوروی گرا بودند که برایشان زبان ملی و آزادی سرزمین مادری بعنوان اصلی ترین و مهمترین مساله ، " مساله حیاتی و مهمانی " میتوانست مطرح شود . در سالهای ۳۲ - ۱۳۲۵ نیز تبریز عرصه مبارزات کارگری و توده های پرشوری بود که شعار آزادیهای فرهنگی و ملی در آن - همچنانکه می بایست - يك شعار فرعی بود . رشد نوین نیروهای ترقیخواه در آذر بایجان بر همین مبناست . رشد نیروهای کارگری تبریز در مرحله کنونی از پروسه عمومی رشد نیروهای کارگری و مارکسیستی ایران جدا نیست . همچنین مسائل اساسی ای که در حال حاضر برای دهقانان آذربایجان مطرح است فرق عمده ای با آنچه در سایر استانهای ایران میتوان یافت ندارد . خرده بورژوازی شهری نیز در آذربایجان و بخش عمده ای از نواحی ایران با مسائل معینی درگیر است . و قالبهای معینی در مبارزه دمکراتیک برای خود انتخاب میکند . تحت هیچ برنامه ای که شعار ملی در آن رل اساسی را داشته باشد نمیتوان کارگران و دهقانان و یا خرده بورژوازی شهری آذربایجان را جدا از کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی سراسر ایران متحد کرد . البته در مورد کردستان وضع فرق میکند . برای خلق کردن ستم ملی سابقه بس طولانی تری دارد . کردها بعلمت نه تنها زبان ، بلکه مذهب جداگانه خود (که در جامعه فئودالی اهمیتی بسیار عظیم تر از زبان داشت) از

طرف کارگزاران حکومت‌های صفوی و قاجاری همچون قوم بیگانه نگریده می‌شدند . فشار همه جانبه و نوبنی که در عصر آگاهی و بیداری ملل خاور میانه از جانب دیکتاتوری بیست ساله بر خلق کرد وارد آمد بیداری و آگاهی ملی را در کردستان سرعت و شدت بیشتری بخشید و آنرا به نیروی انقلابی بالقوه بدل کرد . تشکیل جمهوری نیم بند مهاباد در سال ۱۳۲۴ به رشد این نیرو کک کرد . رهبران این جنبش هر چند چپ‌نمائی های فرقه دمکرات آذربایجان را نداشتند ، اما بعلمت صداقت و پایداری که در برابر ارتجاع از خود نشان دادند تاثیر عمیقی بر وجدان خردمندیان کردستان گذاشتند . این خردمندیان بپهلوها بعلاقی که در جنبه ملی نسبت به مساله ای که در قبال آن بسیار حساسیت داشت ، یعنی مساله ملی مشاهده میکرد ، چندان رغبتی به همکاری با همدقیه‌ها نشان نداد . نه تنها مساله ملی ، خردمندیان کردستان را از جنبش‌های دمکراتیک ایران برکنار داشته ، همچنین جدائی مذهب چنین نقشی را داشته است مثلا در آغاز سالهای ۴۰ بعلمت جدائی مذهب ، کردستان عملا از جریان مبارزه طرفداران خمینی برکنار ماند . در این شرایط ، ایده آلی که خردمندیان کردستان با این اکثریت قاطع مردم شهر نشین کردستان را میتوانست جلب کند - بخصوص با توجه به تاثیر عظیم جنبش ملی خلق کرد عراق - آزادی کردستان بود . اما آریا دسته هائی از انقلابیون ناسیونالیست که صرفا به پشتیبانی پراکنده خردمندیان کردستانی شهری دل بسته بودند تحت این شعار و با استراتژی آزاد کردن یک ناحیه خاصی به شیوه های دفاعی و آنهم بدون سازماندهی توده ای میتوانستند با آغاز عملیات چریکی دهقانان کردستان را بخود جلب کنند و بگسترش عملیات خود بحد یک جنگ توده ای امیدوار باشند ؟ اساسا آیا هنگامیکه شعار آزادی ملی در چارچوب یک ولایت بعنوان شعار اساسی از جانب انقلابیون ناسیونالیست مطرح میشود بدون اینکه با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و دهقانان سواست کشور در پیوند نزدیک باشد و بصورت جزئی از آن درآید حتی در صورت رشد ، منوشتی بهتر از آنکه در عراق و بیافرا داشت میتواند داشته باشد ؟ در عراق رهبری جنبش

ناسیونالیستی کرد خیلی زود تحت نفوذ شدید فئودالها و مرتجعین محلی قرار گرفت و با حکومت‌های ارتجاعی نظیر ایران برعلیه حکومت مرکزی عراق که توسط خردمندیان کرد و بورژوازی و بورژوازی ملی اداره میشد هم پیمان گشت و این وضع تا هنگام توافقی که در اسفند ۱۳۴۸ میان جمهوری عراق و رهبری کرد حاصل شد ادامه داشت . اگر روشنفکران ناسیونالیست کرد با توجه به تجربه های ناشی از جنبش ملت کردستان در سالهای اخیر از درک این نکته عاجز باشند آنگاه خلق کرد سرانجام با تحمل قربانیهای بیشتر از تجربه تاریخی ، درک لازم را فرا خواهد گرفت .

۱۱ - گرایش نوین در آذربایجان نسبت به فرهنگ ملی

از آغاز دهه ۱۳۴۰ گروهی از جوانان آذربایجانی با شور و شوق بمطالعه آثار و ادبیات آذری گذشته و معاصر پرداخت و به انتشار گاه و بیگاه از مجموعه های ادبی همت گماشتند . این فعالیتها در زیر فشار شدید پلیس صورت میگرفت . جوانان میخواستند با ادبیات زبان ملی خود آشنا شوند و آنرا رشد و ادامه دهند . از سال ۱۳۲۵ تا آغاز سالهای ۴۰ تقریبا غیر از قصه ها و شعرهای مبتذل هم سطح حسین کرد و امیر ارسلان و مقداری نوحه و غیره باضافه شعر حیدر بابا تقریبا در ایران هیچ کتاب و نشریه ای بزبان آذری امکان انتشار نیافت . پلیس انتشار کتاب و نشریه بزبان آذری را عملا ممنوع کرده بود . از سال ۱۳۴۸ باز هم عملا ممنوع شده است . در سال ۱۳۴۲ صد بهرنگی مجموعه ای از شعر شاعران آذری نویسی که بطور عمده بشاعران شرقی معاصر اختصاص داشت انتشار داد . بهرنگی حتما در همان هنگام که انتشار چنین مجموعه ای بزبان آذری در آذربایجان حادثه ای و نقطه عطفی بشمار میرفت و بهیچوجه از تعقیب سازمان امنیت نمیتوانست مصون باشد ، بخوبی متوجه بوده است که " هر مزخرفی را صرفا بخاطر اینکه بزبان مادری است نمیتوان محترم داشت . " بلکه میخواست است مجموعه ای از اشعار ساده همه فهم و آگاهی بخش بزبان مردم انتشار دهد . این مجموعه خواننده را به شناخت تضادهای بنیادی جامعه رهنمائی میکند ، نه اینکه

ذهن او را از مشتی احساسات تنگ نظرانه ملیت‌گرا انباشته سازد . این گرایش‌نوین نسل جدید بزبان و ادبیات ملی که واجد خصلت آگاهانه طبقاتی بود عکس‌العملهای معینی ایجاد کرد . پلیس و ارگانهای تبلیغاتی رژیم از یکسو در صدور جلوگیری از رشد توده ای بین گرایش برآمدند و از سوی دیگر خواستند جریان آنها تحت کنترل خود در آورند . بدین ترتیب در رادیو تبریز و رادیو رضائیه فرجه بیشتری به موسیقی مبتذل آذربایجان داده شد . و قرار شد برنامه های مذهبی و سیاسی و باصطلاح آموزشی که سابقا بفارسی بوده است به آذری تنظیم شود . بنگاهها صفحه پرکی امکان یافتند که صفحات موسیقی باکورا در تهران و تبریز تجدید چاپ کنند و یکی دو سال بعد کتابفروشیها مطبوعات ادبی ساکو را وارد تهران کردند . در واقع با رشد روزیونیسم و احیا فرهنگ بورژوازی در شوروی دیگر هیچ خصوصیت "خطرناکی" در مطبوعات ادبی آن کشور یافت نمیشد ، تا نیازی به جلوگیری از ورود آن باشد . تمام این تحولات و تحولات بیش از این را باید در ارتباط با عامل شمال مورد بررسی قرار داد . هخگامیکه در ایران زیر فشار فاشیستی رژیم رضا شاه ، ملیتهای آذربایجانی و کرد هرچه سریعتر به کسب شعور ملی نایل می آمدند ، در آنسوی رود ارس پرولتاریا برهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی و با جلب پشتیبانی دهقانان و ملیتهای آزاد شده در کار ساختن سوسیالیسم بود . این امر نه تنها قشرهای پیشرو خلقهای محروم ایران را بحقانیت و ممکن بودن آزادی ملی در کادر یک کشور چندملیتی معتقد ساخت ، همچنین نسبت به نظام شوروی آنان را علاقمند نمود . در آزمون پرولتاریای ما بسیار جوان بود و هنوز انقلابیون پرولتاری در میان خلق ما پرورش نیافته بودند . نتیجه این شد که آزاد یخواهی ملی با مفهوم بلشویسم مترادف گشت . در آذربایجان تمایز به زبان و ادبیات آذری در نظر ارتجاع و مردم عادی بی اطلاع نشانه گرایشهای بلشویسم بحساب آمد . در سالهای ۲۵ - ۱۳۲۴ مردم ، فرقه ای ها را بصرف اینکه روی ترویج زبان آذری پافشاری میکردند و دستهای چپ نما میگرفتند ، بلشویک بحساب می آوردند و یکسال برای مردم ما زمان کوتاهی بود تا اینگونه مسائل را باز شناسند . پس از تسلط مجدد ارتجاع فشار فرهنگی و ملی دوباره برقرار شد .

کتابها و مطبوعات چاپ شده در شرایط حکومت دیکتاتورها را که بطور عمده بترکی بود از دبستانها ، دبیرستانها ، کتابخانه ها و حتی خانه ها بیرون کشیدند و آتش زدند . ارتجاع اختلاف زبان آذری را باز با شدت بیشتری دنبال کرد . در نتیجه باز گرایش بزبان آذری با گرایش کمونیستی باز هم بیشتر با هم مشتبه شدند . اکنون وضع کمی فرق کرده است . رخنه فرهنگی و مطبوعاتی از شمال که بهروز ضیا" اصلی و هست ارتجاع بود ، دیگر برای ارتجاع وحشتناک نیست . بنا براین در حالیکه در خود ایران امکان انتشار علنی اثری بزبان آذری وجود ندارد پخش مطبوعات آذربایجان شوروی در ایران بمانع مهمی برخورد نمیکند (بهرزه اینکه این مطبوعات بخط روسی هستند که برای توده های ایرانی نا مانوس است و بهر حال تنها میان روشنفکران پخش میشود) با آغاز عصر خرومشجلی حرکت سطحی و نا استواریکه در شوروی بصورت فرهنگ سوسیالیستی آغاز شده بود ... و در جمهوری های آسیای که در آستانه انقلاب ، فاقد پرولتاریای مبارز و کادرهای کمونیست بودند این حرکت باز هم سطحی تر و تقلیدی بود ... متوقف شد و آثار ادبی چاپ شوروی به چنان حدی از ابتدال رسید که واقعا دستگاههای سانسور ایران نتوانستند حد اکثر اعتماد را نصبت به آنها داشته باشند . بعنوان مثال مجله ماهیانه "آذربایجان" که با اصطلاح سنگین ترین مجله ادبی آذربایجان شوروی است حتی خیلی پیش از آنکه در ایران عرضه شود در سطحی پایین تر از مبتذل ترین و توخالی ترین مجلات ادبی ایران قرار گرفت . در این مجله هیچ مطلبی که خصوصیت ضد بورژوازی داشته باشد نمیتوان یافت و هیچ اثری که حاکی از دید عاثریالیستی در مسائل کتیک نویسنده باشد مشاهده نمیشود . قصه های رومانسیستیک مبتذل و تهوع آور ، اشعاری توخالی و " مدرن " و مقالات تحقیقی در حد استادان پیر دانشکده های ادبیات ایران ، چنین است محتوای مطبوعات ادبیات شوروی . این امر به ارتجاع ایران فهماند که برخلاف گذشته نباید از تاثیر شمال و ورود مطبوعات شوروی ترسی داشت . برعکس ادبیات روزیونیستی میتوانند بخواننده های ایرانی بفهمانند که دیگر دوره قول و قالهای انقلابی گذشته است و اکنون دوره

صلح و عشق و مجالس انبوه و موسیقی و جاز است . وقتی حکومت " سوسیالیستی " یا حکومت ارتجاع عادل امپریالیسم در نهایت صلح و صفا بسوی برد و او را از کک های بیدریغ اقتصادی و سیاسی و نظامی خویش برخوردار می سازد ، وقتی رشید بهجود چهار بار پشت سرهم بایران دعوت میشود و در لنگ وار آهنگهایی در باره روابط دختران و پسران و زن و شوهرهای پیر برای بزرگراههای شکم گنده تهرمان میخواند ، وقتی رادیوی " ستاد زحمتکشان جهان " ندا در میدهد که خلقهای سرامر جهان متفرق شوید دیگر نیازی به جنگ انقلابی و خونریزی نیست ، ما امپریا لیسم را بتدریج ضمن مسابقه اقتصادی متکوب خواهیم کرد و بلندگوی " حزب پیشروی ایران " از آلمان وزارت کار ایران را متوجه نقائص در طرز اداره کار اصفهان میکند و تقاضا دارد که مقررات بیمه را در حق کارگران اصلاح کنند ، دیگر کارگران و رنجبران ایران هم باید بفهمند که دوره دوره کارگر و عیش است (راستی هم آنها تصور نسیر کردند باین سرعت راز کار نوزاد مردم معلوم گسود که میش میشتقلبی است و در واقع باده گرک است که بدامن جغت خود لغزیده است) .

۱۲ - فرقه ای - خروشچگی ها وارد صحنه میشوند

عکس العمل دیگری که گرایش نوین جوانان آذربایجانی بزبان و فرهنگ آذری ایجاد کرد این بود که اعضای سابق " انجمن پیاعران " فرقه ای - توده ای های خروشچگی به تکاپو افتادند تا به نسل جوان خالی کنند که چه نشسته آید ما بت های شما هستیم ما را بپرستید ! آنها تلاش کردند تا بعنوان نویسندگان و شاعران سران مارکسیست (!) خود را بخوانندگان قالب کنند . در روز نشی از جوانان نیز مدت زمانی این نیرنگ موش افتاد . اما در واقع سرمایه ایشان از مارکسیسم بسا سرمایه سیاسی رهبران فرقه در سالهای ۲۵ - ۱۳۲۴ یکی بود : هواداری از زبان آذری و ژست های خاصی چپانما .

یکسال پس از انتشار مجله " پاره پاره " توسط بهرنگی پان ترکیست سبک نغزوی بنام " فتنی " مجموعه ای از اشعاری که به تقلید از حیدر بابای شهریار مسروده

شده بود بنام " یادی از حیدر بابا " انتشار داد . بخش مهم و درخور توجه این کتاب منظومه ای است از دکتر حسین قلی کاتبی فرقه ای - توده ای سابق و وکیل دادگستری کونی تهران متخلص به " جوشغون " . این منظومه خطاب به محمد حسین شهریار است . کاتبی با صحنه سازیهای رمانتیک شهریار را تقدیس میکند . شخصیتهای تاریخ سیاسی و ادبی آذربایجان را با دید سطحی ناسیونالیستی برایش معرفی میکند که بعد از این هرچه مینویسد بزبان مادری بنویسد . و جابجا طرز تفکر ولایت گرا و جهان بینی خروشچگی را با تردستی توی حلق خوانند میریزد . ما ترجمه چند بند از این شعر را می آوریم . در این بند يك بیت از شعر حیدر بابا بر اساس آشتی گرک و میش تفسیر شده است . " اگر باشك چشمها عنایتی بکنند خونریزی از بین میرود / دختران و پسران ، جوانان و پیران مین تو / باین سخن ایمان دارند که / هرآنکه انسان است خنجر بکمر نمی بندد / در این سخن مفهوم عمیقی است و ندای انسانیت به آسمانها رسیده است / این سخن ریشه عداوت را برانداخته است / شعله صحبت در این سخن است / نغمه آشتی در این سخن است / و این بند درخت از مادر و سرزمین مادری است / چنین است خوشاوندی و چنین است مادر / خون بیگانه هرگز با بیگانه در نمی آمیزد / آنگاه که قوئی از فوج خویش جدا میماند / چه کسی غم او را میخورد و پروایش میدارد ؟ / گلوله صیاد بر سینه اش نشانه خواهد رفت . . . منظور از خوشاوندی رابطه طیت و " همشهریگری " است . در اینجا آشکارا از تمام همشهریهای آذربایجانی از هر طبقه خواسته میشود که یگانگی خود را حفظ کنند چون هیچکس غیر از هم ملیتهای خودشان بفکر آنها نخواهد بود . اگر از همد یگر جدا شوند تیر صیاد بر سینه شان نشانه خواهد رفت . بیگانه (یعنی غیر آذربایجانی) صیادی است که در کمین نشسته تا همشهریها را اغوا کند . اما نمیداند که آب و بیگانه هرگز بیک جوی نمی رود و خون و بیگانه بهم در نخواهد آمیخت ! این مضمون گنبدیده نوادپرستانه و تفرقه جویانه از مغز بی استعداد يك فرصت طلب و سودجوی کبیر و خد متگزار قضائی سرمایه داران تهران تراوش کرده است . در همان مجموعه " یادی از حیدر بابا " مقاله ای نیز بقلم م . ع . بنام " خصوصیات هنری منظومه حیدر بابا " گنجانده

شده است . این شخصی نیز از فرقه ای - توده ای هائی است که ولایت پرستان خیلی رویش حساب میکنند و مغز متفکرش می شناسند . در این مقاله او بجای اینکه بکوشد علل تاریخی جذباتش را همچون "میدر بابا" را توسط خرد و پژوهشی آذر بایجان در یابد با پیشروی این اثر واقعا ارجحی را که ضمن آن از پرولتاریسای انقلابی و "گرسنگان خدا شناس" با کینه و نفرت خاص پژوهشهای سنت پرست یاد شده است بخاطر زیبایی های هنری آن با توضیحات رومانیک مورد مسدود و تحسین چاپلوسانه قرار میدهد و خصالت یکپارچه ایدئولوژیک اثر را به عنوان "بعضی نقصانهای جزئی که میتوان از آن صرفنظر کرد" قلمداد میکند . چنانچه این شخصیت ادبی بزرگوار - و دیگر بزرگواران آزرده "چوشغون" و "سهند" - این چنین به چاپلوسی از شهریار میرد ازند ؟ پاسخ آن روشن است ، خلق بهد از شکست خیانت آمیز ۲۱ آذر از فرقه ای ها روی برگرداند و تمام شخصیتهای ادبی فرقه نیز بصورت از یادها فراموش شدند . این شخصیتهای تعلیم طلب جبرون و سود جو سالها از هرگونه کوشش برای ایجاد رابطه با مردم خودداری کردند . فقط در آغاز سالهای ۱۳۴۰ و گسترش موجی از گرایش فرهنگ ملی در آذربایجان بود که به تکاپو افتادند تا بهر وسیله خورد را به جوانان نزدیک کنند . شهریار مناسبترین سنگری بود که پیش از آن موضع گرفت . اولاً شهریار پرستی بهمبوجه گسجگاری پلیس را جلب نمیکرد . ثانیاً اینان با استفاده از محبیبیتی که شهریار در بین گروه کثیری از روشنفکران خرد و پژوهشی آذربایجان کسب کرده بود میتوانستند با سینه زدن در پشت سر او برای خود نیز سرمایه ای از محبوبیت دست و پا کنند و بدین وسیله گرایش و فرهنگ ملی را نزد جوانان ، به ولایت گرایی ضد انقلابی و احساسات همجنسیتی طلبانه خروشچغی تبدیل کنند و آنان را با ادبیات رومنویستی و پژوهشی مظاهر آذربایجان شوروی سرگرم نگاهدارند . در سالهای بعد دایره شهریار پرستی وصعت بیشتری گرفت . در باکو - که همواره شهریار بعنوان شاعر ملی آذربایجان جنوسی مورد تجلیل قرار گرفته بود - ارگانها تبلیغی کوششهای تازه ای را آغاز کردند . رادیو باکو خبر داد که مجموعه "یادی از میدر بابا" در آن شهر چاپ

و منتشر شده است . چندی بعد برای شهریار شب شعری غیابی برگزار کردند و شعری از محمد رحیم خطاب به شهریار منتشر شد که خود گندابسی سرشار از لحن ولایت پرستی و قوریانه های خروشچغیسم بود . گویا این لحن ناه را که ضمن آن شهریار به باکو دعوت شده بود آقایان شهریار پرستان به تبریز حضور استاد شهریار برده بودند ، چون حضرت استاد هم بلا فاصله پاسخ پراشک و آهی صادر فرمودند . علاوه بر این آقای "سهند" هم که زیلا معرفی خواهند شد برای اینکه از قافله عقب نمانند منظومه ای خطاب به شهریار ایضا محتوی همان کافتها علاوه مقداری چاشنی های خاص از قبیل چپ نمائی سرودند . خروشچغی های ولایت گرای دوسوی ارس در شهریار پرستی سابقه گذاشته بودند . در سال ۱۳۴۴ ب . ق . سهند ایضا عضو سابق "انجمن شاعران" و عضو سابق "حزب پیشرو" و سرمایه دار فعلی (صاحب کارخانه تریکوبافی در تهران) کتاب سازمین سوزی (آوای سازمین) را به چاپ داد . او در این کتاب سه داستان از داستان های حماسی "درد قور قور" را (که در ابتدای مقاله بدان اشاره کردیم) برشته نظم کشیده است . آقای روشن (فرزانه) مقدمه فاضلانه و فضل فروشانه ای بر این کتاب نوشته اند تا فلسفه باقی های شاعر را در باره انسان مجرد و حقیقت مجرد بفرنج تر و فیلسوفانه ترجمه دهند . در این اثر صحبت از "انسانهای اصیل" است که در آفوش کوهستانها و دشت ها و در قبیله و روستا "پری زیبای حقیقت نام را میجستند" و "شاعر بادبان خیال را برافراشته بدریای بیکران احساس و نکای" این انسان زده است و مقدمه نویس میخواهد پرستش شاعر را از این انسان بعنوان یک برداشت ماتریالیستی برخ ما بکشد . آقای سهند در یک منظومه دیگرش آنقدر برای این انسان اصیل و ورزیده اندام کوهستانها که حالا در خیابانهای تهران پرتقال میفروشند اظهار همدردی کرده است که خواننده ناوارد به هیچ وجه قبول نخواهد کرد که خود ایشان همین انسانها اصیل را در کارگاههای تنگ و تاریکشان چطور بیرحمانه استثمار میفرمایند . چنین است کارنامه فرقه ای - توده ای های خروشچغی که در شرایط رشد گرایش فرهنگ آذربایجان در صحنه ادبیات آذری بامید گرد آوری سپاه به تاخت و تاز پرداخته اند . این حرکات در ذهن دوستداران فرهنگ

ملی آذربایجان که اغلب از روشنفکران و تحصیلکردگان خرده بورژوا بودند تاثیر بر بدی گذاشت . در واقع در آغاز دهه ۱۳۴۰ همزمان با پیدایش جنبش فکری نوین در ایران انعکاس واقعیت ستم ملی در ذهن جوانان آذری شدت و روشنی بسیاری سابقه ای یافت . آنان برای رسیدن بشناخت رقیبش از مساله ملی نیازمند آن بودند که با فرهنگ ملی و بطور عمده با زبان ، ادبیات و موسیقی ملی خود آشنا شوند . ارتجاع سالهای سال با فریاد گوش خراشش بیهوده کوشیده بود ثابت نگد که فرهنگ و زبان مردم آذربایجان اصل نیست و تعدیلی است . بنابراین باید آنرا هرچه زودتر ریشه کن کرد . با قبول این امر آذربایجانی ناچار است خود را همچون عضو ناقص و معیوبی تصور کند و ستم و اختناق کنونی را با وظایف بپذیرد . علاوه بر رژیم ارتجاعی نویسندگان و شاعران مملکت هم (از صدای هدایت و پروین اعتصامی گرفته تا به آذین و اخوان ثالث) که با سکوت خود بر این ستم ملی صحنه گذارده بودند همچنین تمام طرفداران صدق اعم از سازمانهای جنبیه ملی و نویسندگان و شخصیتهای مختلف و منفرد با حرف و عمل خود شریک جرم ارتجاع بسجوند . جوانان آذربایجانی در کجا میتوانند پناهگاهی بجهتند ؟ قبل از همه در خاطره نهضت مکرانیک ۲۵ - ۱۳۲۴ . البته حزب توده نیز حقانیت ملیتها را بر رسمیت میشناخت و بیک ایران روزانه برنامه بزبان آذری داشت . اما این حزب بنا بخلعت تسلیم طلبانه خود نه میخواست و نه میتواندست الهام بخش آنان باشد . بعلاوه این گروه جوانان آذری هنوز در آغاز راه تحول فکری خود بودند . هنوز از سیاست چیز زیادی نمیدانستند و خلاصه با در نظر گرفته تمام شرایط بیهوده است اگر فکر کنیم این جنبش فرهنگی را میشد بسهولت و بهسرعت بیک جنبش سیاسی ، آنهم زیر پرچم حزبی چون حزب توده تبدیل کرد . خاطره نهضت مکرانیک آذربایجان بیش از هر چیز برای آنان خیال انگیز و رویایی بود . این امر با اضافه گرایش ضعیف و بیبسی که کم کم نسبت به سیاست (بنحو قشری و ذهنی نسبت به مارکسیسم) پیدا میکردند سبب میشد که تراوشهای ذهنی نویسندگان بازمانده فرقه ، نویسندگانی که از نظر آنان هم آذربایجان گرا بودند و هم مارکسیست بیش از هر چیز آنان را بخود جلب کند . هنگامیکه این نویسندگان به ستایش کوهها و رودها و شهرها و انسانهای اصیل

و نجیب سر زمین مادری و گذشته افتخارآمیز آن و شاعران آذری نویسنده گذشته و معاصر ، بویژه شهریار زبان میگشودند ، بساخر و فال بینی میانستند که از دل عاشق خبر میدهند و از معشوق داستانها میسرایند . بدین ترتیب نویسندگان توانستند بخش عمده جوانان علاقمند بفرهنگ آذری را بدرجات متفاوت بخود جلب کنند .

در آنزمان (نخستین سالهای دهه ۱۳۴۰) هنوز آذربایجان شعری و ادبیات آن که بتازگی وارد ایران میشد جذب فراوانی داشت . با گذشت زمان هرچه ماهیت روزیونیسم آشکارتر میشد و پروسه تحولات فکری در ایران هرچه رشد بیشتر یافت بهمان نسبت محفلهای جوانان ولایت گرا بیشتر در معرض تجزیه قرار گرفت . امروز هرچند از تعداد جوانانی که اینگونه ولایت گرائی را صادقانه مترقی (و حتی مارکسیستی) میدانند همواره کاسته میشود (و مشت ناچیز پان ترکیستها و لاف زنان بورژوازی روزیونیست ولایت گرا در خور هیچ توجهی نیستند) ولی ما هنوز با دو مرحله روبرو هستیم : اول وجود جنبه هائی از گرایش ولایتی در نزد روشنفکران و کارگران هوادار مارکسیسم . مثلا بعضی ها همشهریهای خود را بیشتر دوست میدارند تا دیگران را و خیال میکنند که فقط در ولایت خودشان است که میتوانند بکار سیاسی بپردازند . در نتیجه نسبت بکار در سایر نواحی بیعلاقگی نشان میدهند یا اینکه به همشهریها اعتماد بی دلیل دارند و در برابر توده های دیگر استانها سرشار از بی اعتمادی و نخوت اند . بیشک اینگونه گرایشها براننده کسی که خود را مارکسیست می شمارد نیست . ثانيا وجود مساله ملی برای توده های آذری و بویژه توده های آذری ساکن آذربایجان . اینان از ارتجاع شورنیشی رنج می برند و توسط نمایندگان ارتجاع و عناصر ناآگاه ملیت مسلط تحقیر میشوند . میکروب ولایت گرائی (ندرتا پان ترکیسم) در چنین شرایطی میتواند رشد کند . استالیسم و مافوضه دون رهنمودهای بسیار گرانبھائی برای حل مساله ملی ارائه داده اند آنها بما آموخته اند که شورنیشم ملیت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیتها تحت سلطه دو جنبه تضاد واحدی را تشکیل میدهد . تنها پرولتاریاست که در شرایط بسیج تمام نیروهای انقلابی خلق قادر است از عهده حل این تضاد برآید و هر

د و جنبه آنرا متقابلا نابود سازد . محو ناسیونالیسم افراطی هر ملیت بطور عمدت
بمده پرولتاریای همان ملت است .

ما با صبر و حوصله برای کارگران و روشنفکران با صداقت تمام ملتهای ایرانی و بسا
نویسن و در عمل اثبات خواهیم کرد که اولاً بدون وحدت انقلابی پرولتاری در مقیاس
کشوری پیروزی برداشتن طبقاتی ممکن نیست . ثانیاً هیچیک از ملتها برتر نیستند
و برای نیل به پیروزی بر امپریالیسم و ارتجاع میتوانند و باید زو بزجم پرولتساریا
متحد شوند . این امری است عینی . غریزه طبقاتی اینرا به تمام طبقات ستمدیده
ملتهای آسی آمزرد و ما باید جریان آنرا تصریح کنیم . ما مسلماً هرگونه گرایش مغایر
با وحدت پرولتاریا و وحدت خلق را نابود خواهیم ساخت .

پـرـخـرـوشـسـاز یـگانگـی انـقـلا بـی پرولتساریای
جهان

شـکـوفـان سـاز جنبش سارکمیونیستی پرولتساریای
ایران

نـابـود سـاز امپریالیسم و سگهای ایسرانیست
سـر سـوینیسم فیسارس

ننگ بر ولایت گسرایسان

پـرـرـوز مـتـاد جنبش آزادی بخشش مردم ایران